

طبقات اجتماعی در ایران

طرح بحث

هدف از این نوشتار نه ارائه بحث‌های دقیق و کارشناسی شده و تزیینات قطعی در باره طبقات اجتماعی در ایران، بلکه تنها تلاشی در جهت آغاز یک بحث گسترده‌تر در این زمینه است. از همین رو ابتدا خلاصه‌ای از نظراتی که تاکنون در این باره گردآوری کرده‌ام را ارائه می‌نمایم. امیدوارم این نوشته فتح بابی باشد برای بحثی گسترده در زمینه شناخت طبقات اجتماعی در ایران.

1- خلاصه نظرات برخی از کسانی که در زمینه طبقات اجتماعی در ایران کار کرده‌اند

دکتر علیرضا رجایی - رفتار انتخاباتی طبقات اجتماعی در ایران

(مربوط به پیش از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در ایران)

رجایی بر این باور است که در شرایط کنونی طبقه متوسط شهری مهم‌ترین طبقه تأثیرگذار در انتخابات ایران است که با آنکه در واقع جریان اصلاحات نمایندگی سیاسی این طبقه را بر عهده دارد اما طبقه متوسط به علت نداشتن هسته مرکزی تحلیل‌لرزم‌اً در تمامی مقاطع انتخاباتی، به سمت صندوق‌های رای جریان مزبور جهت‌گیری نمی‌کند. به طوری که در واقع می‌توان گفت طبقه متوسط شهری در ایران در عرصه سیاسی و انتخاباتی عملکردی دوگانه و دوپهلوی دارد. این تحلیل‌گر سیاسی در مجموع بر این باور است که در وضعیت کنونی همپوشانی قابل توجهی میان مطالبات طبقه متوسط شهری و طبقه کارگران (صنعتی) مشاهده می‌شود که حاکی از سوگیری آنها به طرف مناسبات اجتماعی دموکراتیک و تغییر انحصار ساخت سیاسی است. دکتر علیرضا رجایی از فعالان ملی - مذهبی و دانش‌آموخته دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

تعطیلی بازار شهرهای بزرگ ایران که اخیراً اتفاق افتاد اساساً در اعتراض به روند سیاست‌هایی است که احمدی نژاد در پیش گرفته است. گرچه احمدی نژاد هدف برنامه‌ها و شعارهای انتخاباتی خود را دقیقاً برخلاف آنچه در عمل اتفاق افتاده است از منظر ایدئولوژیک روی طبقات پایین شهرها، روستاییان و کسانی از این قبیل متمرکز کرده است. بنابراین در ارزیابی کلی خودش از شرایط جامعه احساس نگرانی نمی‌کند ولی به هر حال چیزی که روشن است اینک اعتصاب در قبال برنامه‌های هر دولت حاکمی به معنای این است که اعتصاب‌کنندگان در انتخابات بعدی از آن دولت حمایت نخواهند کرد.

با این حال در این میان نکته ظریفی وجود دارد که توجه به آن مهم است زیرا همواره ما تصورمان این بوده که بورژوازی سنتی دارای گرایش‌های راست‌گرایانه است اما برخلاف برداشت سنتی ما از این طبقه برخی افراد متعلق به آن در گفت‌وگوهای که صورت می‌گیرد، بر خلاف تصور ما نظر می‌دهند. واقعیت این است که به خصوص در سال‌های اخیر پژوهش مستقلی در ایران در این زمینه صورت نگرفته و ممکن است تصور ما در این باره یکسره غلط بوده باشد. ما هنوز بر اساس نوعی بورژوازی سنتی قضاوت می‌کنیم که نماینده سیاسی آن جریان موتلفه بوده است؛ جریانی که به خصوص در جریان تحولات پس از انقلاب به ویژه در طول دهه 60 به صورت عمیق‌تری به سمت راست گرایش پیدا کرده است. با این حال معلوم نیست هر نوع قشربندی در بازارهای سنتی ایران لزوماً به مفهوم گرایش به چیزی باشد که ما آن را یک نوع راست محافظه‌کار تلقی می‌کنیم بنابراین باید در این مورد با ملاحظه بیشتری صحبت کنیم.

در وهله اول بحث اقتصادی مطرح است یعنی می‌توانیم حدس بزنیم اقشار بازار طی سال‌های اخیر در میزان سود معمول خود ضرر کرده‌اند. من خودم حداقل با یک مورد مواجه بودم. قبل از اتفاق اعتراض‌های اخیر بازاریان با یک طلافروش منطقه جنوب تهران صحبت می‌کردم. او می‌گفت نسبت به سال‌های قبل از احمدی‌نژاد حدود 20 میلیون تومان در سال کمتر سود می‌کند و ارزیابی‌اش نیز این بود که همه طلافروشان که در رده او هستند همین میزان از سود را در سال ضرر می‌کنند.

با این حال رویارویی مورد بحث در مقایسه با گستره کارکردی بورژوازی نوحاسته با خاستگاه خاصی که دارد و در سال‌های اخیر به طور بی‌سابقه‌ای فربه شده است، تاثیر انتخاباتی چندان بااهمیتی را داشته باشد. اگر چنین حرکت‌هایی نتواند در چارچوب جنبش بزرگ‌تری قرار گیرد و از حمایت سایر اقشار اجتماعی برخوردار شود چندان تاثیرگذار نخواهد بود چون بورژوازی سنتی دیگر در مدار موثر اقتصاد ایران جایی ندارد و از سوی دیگر شاهد بورژوازی نوحاسته‌ای هستیم که به رانت‌های دولتی و درآمد افزایش یافته نفت نزدیک است بنابراین، این دو بورژوازی مثل طبقات میرا و طبقات رو به گسترش هستند البته توجه داشته باشیم که طبقات رو به گسترش لزوماً همان طبقات ترقی‌خواه نیستند و ممکن است یک طبقه کاملاً انحطاطی باشد که در یک مقطع زمانی فربه شده است بنابراین، این اعتراضات بدون یک حمایت اجتماعی گسترده از جانب سایر اقشار اجتماعی معترض نمی‌تواند تاثیرگذاری معناداری داشته باشد مگر آنکه به خاطر وجود نفوذ سنتی این اقشار در حاکمیت از طریق لابی‌های سیاسی به برخی اهداف خود برسند. به نظر من البته همین کار را هم انجام خواهند داد چون در ایران (صرف نظر از درستی یا نادرستی این عمل) معمولاً اغلب قوانین با لابی‌گری‌هایی بی‌خاصیت شده و عملاً کارکرد خود را از دست می‌دهند. نکته بعدی این است که با توجه به اینکه سایر اقشار و گرایش‌های اجتماعی همیشه بازاریان را طبقه‌ای متمول دانسته‌اند که مشکلات سایر اقشار مردم را ندارند ممکن است با فشار مالیاتی به بازاریان چندان هم ناراضی نباشند یعنی دولت می‌تواند با یک کار تبلیغاتی حمایت‌قشرها و طبقات دیگر را در این رابطه جلب کند.

با آنکه طبقه متوسط شهری مهم‌ترین طبقه تاثیرگذار است اما به خاطر وجود قشربندی‌های متنوع و پیچیده‌ای که دارد لزوماً همسو و هم‌جهت با یکدیگر عمل نمی‌کنند و اساساً نمی‌شود از این طبقه انتظار و آگاهی طبقاتی را داشت به همین علت است که تاثیرگذاری این طبقه در مقاطع مختلف و به تناسب بحران‌ها و گشایش‌های موجود اشکال متفاوتی

به خود می‌گیرد زیرا طبقه متوسط به جهت ویژگی خرده بورژوازی هم نوعی گرایش چپ‌گرایانه (از چپ لیبرال تا چپ سوسیال) دارند و هم تحت سیطره ایدئولوژی بورژوازی هستند و انعطاف‌های راست‌گرایانه‌ای هم از خودشان نشان می‌دهند البته این انعطاف‌ها لزوماً از جانب حزبی که این طبقه را نمایندگی می‌کند اتفاق نمی‌افتد بلکه این طبقه به طور ارگانیک ویژگی انعطاف‌پذیری دارد ضمن آنکه فاقد یکدستی و انسجام نیز هست یعنی از کارمندان رده پایین تا کسانی همچون پزشکان، مهندسان و وکلا که درآمدهای بالایی دارند و پهلو به پهلو بورژوازی می‌زنند در طبقه متوسط می‌گنجد به همین جهت امکان یکپارچگی و آگاهی طبقاتی در طبقه متوسط منتفی است.

انتخابات در ایران کاملاً آزاد نیست و همه کسانی که می‌توانند نمایندگی چنین طبقه‌ای را در انتخابات بر عهده داشته باشند امکان حضور در انتخابات را ندارند و حتی می‌توان گفت برنامه‌هایی که ممکن است بیانگر منافع این طبقه باشد اساساً احتمال بروز ندارند بنابراین حضور طبقاتی آنها در انتخابات با ابهامات خیلی زیادی توأم است

بین سیاست عدم مشارکت و گروه‌های فرودست طبقه متوسط اساساً رابطه ارگانیکی وجود ندارد و به عبارت دیگر نمی‌توان نشان داد قشرهای محروم‌تر طبقه متوسط لزوماً سیاست عدم مشارکت را در پیش خواهند گرفت چون رابطه ارگانیکی وجود ندارد.

به خاطر اینکه ... ساخت طبقات اجتماعی در ایران مبهم است. ما در ایران دچار نوعی فقدان بورژوازی عمومی مستقل از حاکمیت هستیم؛ بورژوازی‌ای که در نتیجه روابط ارگانیک جامعه شکل گرفته و بتواند در بافت دولت تاثیرگذاری مستقلی داشته باشد. وقتی چنین فقدان وجود داشته باشد، ابهامات سیاسی بروز می‌کند چون محوریت تحلیل طبقاتی با شکل‌گیری یک بورژوازی نسبتاً بزرگ و تا حدودی مستقل اتفاق می‌افتد که در ایران وجود ندارد بنابراین ابهامات سیاسی خودشان را به تناسب شرایط نشان می‌دهند در نتیجه از آنجا که تحلیل طبقاتی یک حوزه کاملاً مشخصی را توضیح می‌دهد این تحلیل در ایران همانند کشورهای پیشرفته غربی پاسخ نمی‌دهد زیرا تحلیل طبقاتی کشورهای جهان سوم و در حال توسعه ویژگی‌های خاص خود را دارد و خیلی وقت‌ها به خاطر وجود ضعف طبقاتی تحت الشعاع ایدئولوژی‌های سیاسی قرار می‌گیرد تا تحت الشعاع آزادی‌های طبقاتی، آن چنان که در غرب مشاهده می‌شود.

مثلاً با آنکه در واقع جریان اصلاحات نمایندگی طبقه متوسط را بر عهده دارد اما در انتخابات سال 84 احمدی نژاد توانست به دلیل وجود ابهامات ایدئولوژیک حمایت بخشی از طبقه متوسط را جلب کند البته این امر به معنی این نبود که او به راستی نماینده طبقه متوسط است بلکه به جهت ابهام در ایدئولوژی سیاسی و از سوی دیگر ضعف بورژوازی این اتفاق افتاد به عبارت دیگر یک هسته مرکزی تحلیل در ایران وجود ندارد. این امر از سویی به بافت پیچیده دولت و از سویی دیگر به تنوع ساختاری بغرنج جامعه ایران بازمی‌گردد.

به نظر من چون خاتمی موثق‌ترین پایگاه اصلاح‌طلبی در ایران است، حمایت اکثریت از او خیلی محتمل است البته این احتمال هم هست که اکثریت طبقه متوسط نخواهند مشارکت کنند اما در مجموع هرگز گرایش کلی این طبقه در جهت ضدیت با جریان اصلاحات نیست.

در ایران به جهت تنوع ایدئولوژی های سیاسی، ضعف بورژوازی ملی و اصولاً ضعف طبقاتی در خیلی از مواقع به جای مشاهده ائتلاف طبقاتی شاهد تائرات ایدئولوژیک هستیم و ائتلاف های طبقاتی به طور طبیعی و ارگانیک قابل شکل گیری نیستند زیرا اساساً این ائتلاف ها بدون داشتن نماینده های سیاسی زیاد معنادار نیست. در مجموع اگر بخواهیم با تسامح اظهار نظر کنیم می توان گفت، بین طبقه متوسط و طبقه کارگران صنعتی به جهت اهداف سیاسی همسویی های کاملاً روشنی به چشم می خورد. این همسویی ها را اگر بخواهیم در چارچوب تحلیل طبقاتی نگاه کنیم می توانیم بگوییم، مطالبات طبقه متوسط و طبقه کارگران صنعتی به صورت توأمان به سمت یک روابط سیاسی و اجتماعی دموکراتیک سو گرفته است؛ سوگیری هایی که در جهت تغییر انحصار ساخت سیاسی است.

چون هر دو این طبقات نسبت به گروه های رانت بگیری که بخشی از درآمد ملی را در انحصار خود دارند و با تصمیم گیری های خود عملاً امکان زندگی روزمره بهتر را از بقیه مردم سلب می کنند، نقد دارند بنابراین خیلی روشن است که جهت گیری و ستون فقرات مطالبات جامعه ایران کاملاً دموکراتیک باشد. من با کسانی که اعتقاد دارند دموکراسی اساساً هدف جامعه ایران نیست مخالفم. شاید این حرف در مورد یک روشنفکر ایرانی که مثلاً سال هاست در پاریس زندگی می کند درست باشد اما در مورد جامعه ایران صدق نمی کند. اهداف دموکراتیک به معنای شکست انحصار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک مطالبه اصلی جامعه ایران در شرایط کنونی است و به وقوع تغییرات در این زمینه تردید ندارم اما مساله ای که وجود دارد این است که نیروی انحصار در ایران با تکیه زدن به منابع قدرت می تواند نیروی اجتماعی خیلی توانمندی را در رویارویی با مطالبات دموکراتیک بسیج کند و اساساً می شود گفت، نیروی دموکراتیک در ایران با آنکه به جهت کمیتی وسیع است اما به دلایل متعدد فاقد کیفیت است، اینها مسائلی است که باید مورد توجه و بررسی قرار بگیرد.

ارزیابی دقیقی در مورد قشر بندی های اجتماعی در ایران صورت نگرفته ولی حسب علائمی که مشاهده می شود با یکسری اتکاهای نظری می شود گفت بخشی از بلوک قدرت که احمدی نژاد هم به آن تعلق دارد نسبت به تحولات آینده جامعه ایران و نسبت به ادامه مسیر موجود با حفظ چارچوب های نظام سیاسی اظهار نگرانی می کنند زیرا احمدی نژاد در طول سه سال گذشته با نظام بوروکراتیک نحیف و رو به زوالی که تدارک دیده قادر به طراحی و اجرای صحیح برنامه ای نبوده است بنابراین این ناکامی های گسترده موجب تحولاتی در بلوک قدرت شده است و در واقع نوعی از تعارضات طبقاتی را در آن می توان مشاهده کرد که نمونه بارز آن تعارضات بورژوازی سنتی است که به نوعی در نقطه مقابل بورژوازی نوحاسته قرار دارد. مجموعه این تغییر و تحولات تا حدودی احمدی نژاد را زمین گیر کرده و خطوط قرمز او نیز در این نقاط تعریف می شود. نمونه سیاسی خط قرمز احمدی نژاد نیز در مورد علی کردان اتفاق افتاد و نمونه بارز اقتصادی آن نیز اجرای برنامه اصلاح اقتصادی است.

به نظر می رسد در بین روشنفکران جامعه ایران نوعی آشفتگی و ناامیدی از بهبود وضع موجود وجود دارد که به طور طبیعی منجر به بی توجهی آنها به حرکت های اصلاحی (از هر نوع آن) می شود البته به رغم وجود این احساس در میان روشنفکران، نگاه مسوولانه تری نیز در میان برخی از آنها مشاهده می شود مبنی بر اینکه برای آنکه اوضاع از اینکه هست بدتر نشود باید پاپیش گذاشت و اقداماتی انجام داد. گرچه این گروه از روشنفکران خوشبینی چندانی نسبت به حرکات اصلاحی ندارند ولی اعتقادشان بر این است که برای ممانعت از استمرار وضع موجود باید به صورت فعال

تری برخوردار کرد. گروه دیگری از نخبگان نیز فراتر از مباحث سیاسی معتقدند از آنجا که تغییرات اجتماعی در ایران سمت و سوی دموکراتیک دارد باید در هر مقطع از مقاطع جدی سیاسی مثل انتخابات صرف نظر از نتیجه نهایی آن حضور فعال داشت و نفس حضور، مقدمه ای برای مدار نهایی مبارزات دموکراتیک است. در مجموع هر چقدر زمان می گذرد کفه به طرف جریان اصلاحات سنگین تر می شود گرچه این حرکت در شرایط کنونی بطئی و کند است.

دکتر پرویز پیران استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

عضو هیات مدیره علمی آکادمی سوئیس برای توسعه و عضو شبکه جهانی نوآوران حکومتی دانشکده حکومت جان اف کندی دانشگاه هاروارد

طبقه اجتماعی به مکان خاص افراد و گروه های اجتماعی در سازمان جامعه اطلاق می شود. به بیان دیگر مردمانی که در لایه اجتماعی- اقتصادی مشابهی جای دارند، اعضای طبقه اجتماعی خاصی را تشکیل می دهند. برخی از متفکران بحث های اجتماعی، در تعریف طبقه اجتماعی پا را فراتر گذاشته از همان سه بعد بحث سود جسته و بیان داشته اند که «طبقه اجتماعی تعداد وسیعی از آدمیانی را در بر می گیرد که از نظر ثروت، قدرت و پرستیژ یا منزلت، نزدیک به هم رتبه بندی می شوند.» (Henslin، 2004؛ 1920- به نقل از Russ Lony، 2007) حال اگر گروهی از آدمیان از نظر ویژگی خاصی مشترک باشند، لیکن از نظر ثروت، قدرت و پرستیژ تفاوت های فاحشی داشته باشند، قشری خاص را پدید می آورند. مثلاً هنگامی که از مفهوم دانشجو، روحانی، نظامی و نظایر آنها استفاده می شود به قشرهای مختلف توجه شده است که به رغم ویژگی مشترک تفاوت های چشمگیری می توانند داشته باشند. هنگام بحث از طبقه اجتماعی، باید به تفاوت طبقه اجتماعی با مفاهیم دیگری که نوعی لایه بندی و رتبه بندی اجتماعی را نشان می دهند، توجه ویژه مبذول داشت تا بر پیچیدگی و اغتشاش مفهومی که فی نفسه وجود دارد، افزوده نشود.

بدون تردید کارل مارکس در اهمیت بخشیدن به مفهوم طبقه اجتماعی به عنوان مفهومی جامعه شناختی نقشی بسیار مهم و کلیدی داشته است. در عین حال همان گونه که نویسندگان کتاب «طبقه و نابرابری در جوامع ماقبل صنعتی، سرمایه داری و مردم گرایانه» تاکید کرده اند، او هیچ گاه طبقه اجتماعی را به وضوح تعریف نکرده و بیشتر درباره آنچه طبقه اجتماعی نیست قلم زده است. به زعم او طبقه اجتماعی اندازه و مقدار درآمد، میزان ثروت، شغل، شیوه زندگی، سابقه اجتماعی خانوادگی و نظایر آنها نیست. به نظر مارکس طبقه بنیاداً به مساله روابط متقابل ابزار تولید و جایگاهی که هر فرد در رابطه با سازمان اجتماعی تولید اشغال می کند، مربوط است. به همین دلیل در نظام سرمایه داری، یک سوی رابطه تضادآلود، پرولتاریا قرار دارد و سوی دیگر سرمایه دار. بورژوا یا سرمایه داری که صاحب ابزار تولید است و پرولتاریایی که هیچ چیز جز کارش برای صرف شدن در فرآیند تولید ندارد و تنها کارش را آن هم در شرایط بازاری که توسط سرمایه دار کاملاً کنترل می شود، می فروشد. به همین دلیل چنین رابطه یی بر استثمار که یکی دیگر از واژه های کلیدی اوست، استوار است. البته مارکس معتقد بود تنها زمانی می توان از طبقه اجتماعی در کامل ترین معنای آن سخن گفت که طبقه با آگاهی طبقاتی افراد آن طبقه، همراه باشد. به نظر او شرط پیروزی تاریخی طبقه کارگر کسب آگاهی طبقاتی است که می تواند وظیفه روشنفکران انقلابی باشد. به نظر مارکس در جوامع غیرسرمایه داری و در دوران های ماقبل سرمایه داری به علت فقدان آگاهی طبقاتی تنها طبقه اجتماعی به عنوان «طبقه در خود» بروز و

ظهور می‌یابد و با آگاه شدن آن هم در نظام سرمایه داری برای اولین بار «طبقه برای خود» پای به عرصه وجود می‌نهد. در کتاب «مبارزه طبقاتی در فرانسه» او از طبقه مالی، طبقه صنعتی، خرده بورژوا و لمپن پرولتاریا نیز یاد و در آثار دیگرش دهقانان را به دلیل ضعف یا فقدان همبستگی شدیداً نقد می‌کند. مشکل اساسی در کاربرد طبقه استفاده از مفهوم سازی مارکس برای تحلیل دوره های بعدی است. به ویژه پیدایش طبقه متوسط که نه صاحب ابزار تولید است و نه فروشنده نیروی کار یدی، سبب شدیدترین نقدها به مارکس شده است. پیدایش شرکت های عظیم مالی- صنعتی- اداری چندملیتی، که با انبوه مدیران اداره شده و گاه هزاران سهامدار مالک آنها تلقی می‌شوند، زمینه های دیگری را برای نقد مارکس گشوده است. بالاخره کارمندان عظیم دولت از یک سو و صاحبان تخصص به ویژه در جوامع دانش محور که معرفت علمی بزرگ ترین و باارزش ترین سرمایه به شمار می‌رود از سوی دیگر، طرح کلی مارکس را به چالش کشیده اند. در مقابل ماکس وبر جامعه شناس ژرف اندیش آلمانی همان گونه که قبلاً اشاره شد به سه بعد مشخص برای تعریف طبقه اشاره کرده است که عبارتند از بعد سیاسی (قدرت)، بعد اقتصادی (ثروت) و بالاخره بعد فرهنگی (منزلت یا پرستیژ). اهمیت این ابعاد در آن است که از عمده کردن درآمد جلوگیری به عمل می‌آورد. مثالی که در منابع برای نقد تعریف درآمدی طبقه اجتماعی به کار می‌رود، ثروت مافیای مواد مخدر است. بدیهی است افراد عضو مافیای یاد شده صرفاً به دلیل داشتن ثروت عظیم نمی‌توانند عضو بالاترین طبقه اجتماعی تلقی شوند. از این رو درآمد آن هم معمولاً درآمد کسب شده در یک سال از طریق کار مشروع، تنها یکی از شاخص های شناخت و تعریف طبقه اجتماعی است. قدرت به معنای وبری آن یعنی توان بسیج منابع (از جمله توافق و هم عقیده کردن دیگران) برای تحقق اهداف و خنثی کردن مقاومت ها، شاخص مهم دیگر تعریف و تشخیص طبقه اجتماعی است. بالاخره منزلت به معنای توان اثرگذاری معنوی بر دیگران شاخص سوم تشخیص طبقه اجتماعی و تمایز طبقات از یکدیگر است.

لیکن در ایران هنوز جامعه شناسی راستینی که بر پایه دیالکتیک عام و خاص، شرایط کلی و ویژگی های بومی آن هم در بستری تاریخی- مقایسه‌یی، اسطوره زدا، واکاوی قدرت و انواع سلطه، بازتابانه و با ربط روییده و پالیده باشد، شکل نگرفته است. برای گام نهادن در چنین مسیری انکشاف نظریه آغازین هدایت کننده جامعه‌یی ایران ضرورتی حیاتی است. نگارنده بر پایه 25 سال تلاش آن هم به همراه دانشجویان گرانقدر با تحلیل محتوای متون و منابع تاریخی نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران را ارائه کرده است. بر پایه نظریه یاد شده، در ایران انکشاف طبقه اجتماعی مشابه غرب غیرممکن یا ممتنع بوده است. در ایران نه قدرت، نه ثروت و نه منزلت دارای پایداری حتی نسبی بوده است که بنیاد شکل‌گیری طبقه اجتماعی تلقی شود. به همین دلیل در منابع و متون برای بیش از هزار سال تقسیم بندی های کلی عوام و خواص رواجی کامل داشته است. جالب آنکه تا پیدایش شبه مدرنیسم ایرانی که موجودی هولناک از کار درآمده است، کسانی از جمله خواص تلقی می‌شدند که امکانات مادی محدودی داشتند (مانند گروه میرزاها در دستگاه حکام) در مقابل کسانی چون تجار از عوام به حساب می‌آمدند که گاه امکانات مالی چشمگیر داشتند. به همین دلیل خانواده های قشر باسواد قدیمی تا اواسط دوران پهلوی که وضع مالی متوسط یا پایین تر داشتند، ازدواج دخترشان با فرزندان کسبه به مراتب ثروتمند تر را کسر شأن و منزلت خود می‌دانستند و ازدواج دختران شان با کارمندان جزء حکومتی را بر کسبه ترجیح می‌دادند. خلاصه آنکه دیالکتیک تمرکز نسبی و هرج و مرج که حکومت فردی، استبدادی را سخت کارکردی و مهم می‌ساخته است، شرایطی آنومیک (اغتشاش ارزش ها) بر ساختار جامعه ایران در تاریخی هزارساله تحمیل کرده که مفهوم سازی های جامعه‌شناختی را مساله‌زا کرده است. یکی از دلایل تداوم شرایط آنومیک، ناپایداری نسبی تمامی مقوله ها و پدیده ها در شرایط تاریخی جامعه ایران و دو رویه هستی انسان ایرانی است. تغییرات

ناشي از شبه مدرنیسم ایرانی نیز با کشف و استخراج نفت و ظهور دولت رانتیر به شکل دیگری شرایط آنومیک را بازتولید کرده، شرایط آنومیک را به ظهور طبقات اجتماعی مدرن تسری داده است. به رغم آثار ارزشمندی که درباره وضعیت طبقات اجتماعی در ایران به رشته تحریر درآمده و کوشش های ارزنده بی که در جریان است هنوز جای خالی پژوهش های دقیق میدانی به شدت احساس می شود.

امروزه استفاده از مجموعه دارایی های سازمانی، اقتدار، مهارت و امتیازات که به شکل گیری فرصت های متنوع و از هم مجزای زندگی در فعالیت های اقتصادی منجر می شود، مبنای علمی تشخیص طبقات اجتماعی است که قابل تعمیم به شرایط ایران نیست. فرهاد نعمانی و سهراب بهداد در کتابی تحت عنوان «طبقه و کار در ایران؛ آیا انقلاب اثرگذار بوده است؟» انتشارات دانشگاه سیراکیوز سال 2006، در صفحه 30 با استفاده از شاخص های بالا یعنی همان دارایی های سازمانی، اقتدار و مهارت های مدرن که سازنده فرصت های تفکیک شده زندگی اند یعنی مدلی که توسط راییت جمعیت شناس و جامعه شناس امریکایی پالایش یافته است به جدولی تحت عنوان سنخ شناسی طبقه دست یافته اند

بر اساس اطلاعات موجود و بر پایه نگاه کارشناسانه چنانچه جامعه به سه طبقه و هر طبقه به سه لایه تقسیم شود و متغیر های کیفی و کمی متعددی مورد توجه قرار گیرد به گونه بی تخمینی می توان به شکل زیر با درصدهای مربوطه دست یافت. این تخمین از پژوهش در دست انجام نگارنده که در آن ثروت (60 درصد امتیازها)، منزلت (15 درصد امتیازها) و قدرت (25 درصد امتیازها) یکجا مورد توجه قرار گرفته اند، ارائه می شود. باید توجه داشت که ترکیب سه متغیر قدرت، منزلت و ثروت تصویر متفاوتی از ساختار طبقاتی صرفاً بر پایه ثروت به دست می دهد. در مطالعه نگارنده 25 درصد از کل جامعه در شرایط فقر نسبی و مطلق قرار دارند که 18 درصد آنان نیازمند دریافت نوعی کمک هستند. مساله مسکن که موضوع اصلی پژوهش مورد اشاره نگارنده است مهم ترین قلم سبد هزینه های خانوار از پایین پایین تا متوسط متوسط به حساب می آید. لایه های پایین پایین و پایین متوسط در معرض موج جدید اسکان نایابی قرار دارند. بر همین اساس نگارنده تشکیل صندوق ملی مسکن را ضرورتی فوری تلقی می کند. اشاره به این موضوع از آن روی اهمیت دارد که در صورت دسترسی به نوعی سرپناه پایدار، آرایش طبقاتی جامعه حداقل در رابطه با پنج لایه از 9 لایه (متوسط متوسط تا پایین پایین) دستخوش تغییر جدی خواهد شد.

در منابع و متون غربی به ویژه در رسانه های همگانی از 10 سال پیش سخن از تحلیل رفتن طبقه متوسط و گسترش فقر به میان آمده است. نگارنده نیز ضمن تایید موضوع بالا به جهانی شدن از بالا یا از درجه اقتصاد آن هم نوع محدود آن یعنی مدل اجماع و اشنگنتی به عنوان متغیر واسط و منطق درونی سرمایه داری به عنوان متغیر اصلی اشاره کرده است. خروج سرمایه به سمت کشورهای فقیر و لذا تعطیلی دائمی کارخانه ها و بنگاه های اقتصادی در کشورهای پیشرفته به دلیل بالا بودن دستمزدها و از آن مهم تر خودکار شدن چشمگیر فرآیند تولید و ورود گسترده الگوها و ابزار هوشمند یا در یک کلام دانایی محوری در اقتصاد علل کاستن از طبقه متوسط بوده است. تحلیل طبقه متوسط از یک سو، شکست مقطعی الگوی اجتماعی مردمسالاری از سوی دیگر و در کنار تمامی این حرف و حدیث ها، همه گیر شدن مسابقه مصرف در شرایط بی آرمانی به رغم تاکید محافل علمی و روشنفکری به ضرورت توسعه مردمسالاری، گرایش از مردمسالاری نمایندگی به مدل آنتی یا مردمسالاری مستقیم و مشارکت محور ضرورت حضور مردم، تمرکززدایی، تقویت شهروندی، ظرفیت سازی، مقتدرسازی، توانمندسازی و نظایر آنها، در بین توده های مردم سخن

از آرمان های انسانی طبقه متوسط کمتر به گوش می رسد. تمامی این حرف و حدیث ها در مورد کشورهای صنعتی و حتی تازه صنعتی شده صادق است و نگارنده شاید از اولین کسانی بوده است که در مجموعه مقاله هایی از جمله دو مقاله «نگاهی به تحولات پایان قرن بیستم» (1376) به آنها پرداخته است. لیکن مساله از آنجا آغاز می شود که با توجه به چنین تصویری برخی از محققان ایرانی شرایط بالا را به ایران تعمیم داده و از کوچک شدن طبقه متوسط یاد کرده اند. باز هم نگارنده تاکید می کند گرچه کوچک شدن طبقه متوسط در ایران در شرایط کاهش درآمد نفت آن هم در میان مدت و بلندمدت سخت محتمل است لیکن در شرایط کنونی و به ویژه تا قبل از بحران اقتصادی جهانی روندی معکوس داشته است. به دیگر سخن طبقه متوسط به تانی در حال رشد است. باز هم باید توجه شود که طبقه متوسط بر پایه سه متغیر ثروت، منزلت و قدرت تعریف می شود. حتی اگر ثروت به تنهایی مراد باشد نیز طبقه متوسط به ویژه لایه های پایین و متوسط آن تا امروز رشد کند خود را حفظ کرده است. کافی است نقل و انتقال ملک در تمامی شهرهای کشور، نوسازی بافت ها، رشد عمودی شهرها در تمامی محله ها و مناطق مورد تحلیل قرار گیرد تا معلوم شود طبقه متوسط ایرانی در گرماگرم کاهش عددی طبقه متوسط کشورهای پیشرفته، رو به رشد بوده است. وجود 250 میلیارد دلار درآمد در دو سه سال قبل از بحران کنونی بهترین و مستندترین مدرک اثبات این ادعا است. معدودی از محققان که از تحلیل رفتن طبقه متوسط ایرانی یاد کرده اند، کاهش چشمگیر طرح آرمان های طبقه متوسط را ملاک تحلیل خود قرار داده اند. نکته ظریف در شرایط ایران نه کاهش عددی طبقه متوسط بلکه فقیر شدن حاملان اصلی آرمان های طبقه متوسط در شرایط رشد عددی طبقه متوسط است. به دیگر سخن در هنگامه تراکم و رانت، نویسندگان، شاعران، مترجمان، معلمان، استادان دانشگاه، لایه هایی از مدیران به ویژه مدیران بخش دولتی، کارشناسان ارشد، کارشناسان، هنرمندان یا به طور خلاصه پیشاهنگان فرهیخته و شریف جنبش های اجتماعی طبقه متوسط در شرایط رشد کمی طبقه متوسط در حال خروج از طبقه متوسط و ورود به طبقه پایین هستند. با خروج این گروه آن هم در شرایط همه گیری مسابقه مصرف، آرمان های طبقه متوسط کمتر و کمتر به گوش می رسد. لیکن تعداد آنان بر پایه متغیر ثروت رو به رشد بوده است. پس حاملان آرمان های طبقه متوسط جدید از طبقه متوسط زمانی خارج می شوند که این کاهش عددی از طریق لایه های گوناگون نوکیسگی جبران شود. اما چنین جبران عددی با جبران طرح آرمان ها همراه نیست. برعکس در شرایط تراکم و رانت و فقدان کار فرهنگی مناسب، خصلت های لمپنی در لایه هایی از طبقه متوسط و حتی بالا در حال رشد است. چنین نکاتی است که تحلیل طبقه اجتماعی را در ایران سخت مشکل می سازد.

طبقه متوسط

بسیاری از پژوهشگران با اتکا به تجربه های تحولات سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی بر این باور اند که موتور اصلی اعتراض به حکومت های خودکامه در این کشورها افشار میانی جامعه بودند، و با تکیه بر این تحلیل بر روی نقش این افشار در تغییر و تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در دیگر کشورها از جمله ایران تاکید دارند.

لازم به یادآوری است که هنوز تعریف یگانه ای درباره طبقه متوسط در همه کشورها وجود ندارد. چون به دلیل گوناگونی شرایط هر جامعه، تعریف این طبقه و افشار از جامعه تا جامعه متفاوت است.

بانک جهانی در تعریفی که از طبقه متوسط در کشورهای، از نظر اقتصادی، «در حال بالندگی» می دهد، شهروندانی را در چارچوب طبقه متوسط می داند که دارای درآمد سالانه ای میان چهار تا هفده هزار دلار هستند. درحالی که پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی شاخص های دیگری را برای تعریف اجزای طبقه متوسط بسیار مهم تر می دانند تا درآمد سالانه.

علی طایفی، جامعه شناس با اشاره به شرایط تاریخی پیدایش طبقه متوسط در جهان، ویژگی های این طبقه را چنین توضیح می دهد:

«طبقه متوسط عمدتاً محصول جامعه مدرن است. یعنی، تحولاتی که بعد از انقلاب صنعتی رخ می دهد و، نظام سرمایه داری رو به شکل گیری و رشد و گسترش، پیدا می کند، طبقه متوسط هم تدریجاً از لابلای این مناسبات اجتماعی و اقتصادی رو به شکل گیری می گذارد. طبقه متوسط شامل آن دسته از گروه ها و اقشار اجتماعی است که مابین صاحبان قدرت و ثروت و افراد فاقد قدرت و ثروت قرار می گیرند. به معنای دیگر، افرادی هستند یا گروه ها و اقشار اجتماعی را شامل می شود که در بین طبقات حاکم و محکوم قرار می گیرند.»

رسول نفیسی، استاد دانشگاه و تحلیلگر سیاسی در واشنگتن با اشاره به تحولات در ساختار طبقات و اقشار اجتماعی در سده اخیر بر ویژگی های جامعه ایران و بی شباهت بودن ترکیب و گرایش های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی طبقه متوسط ایران با این طبقه در کشورهای دیگر، تاکید دارد.

«در تعریف جامعه شناسی طبقات ایران باید مواظب باشیم که ویژگی های خاص جامعه ایران را در نظر بیاوریم و اینکه در قدیم، جامعه ایران بر اساس اصناف و حتی بر پایه شهرها و ایالات تقسیم شده بود، و ما آثار آن را هنوز می بینیم.»

در ایران به طور کلی اشراف زمیندار، روحانیت، دربار شاه و بقیه مردم بودند. از قرن بیستم به این طرف، تمایزی در این ساخت طبقاتی ایران می بینیم. اقشار تحصیل کرده، تجار میانی، و بخصوص بازاری ها که یک نقش جدید پیدا می کنند، که در قدیم به اینها محول نشده بود، وارد جریان سیاسی جامعه می شوند، این جریان جدید ایران است.

آن چیزی که بسیار مهم است در مورد طبقات میانی ایران، درآمد این طبقات نیست. به خاطر اینکه در اغلب کشورهای اروپایی یا ایالات متحده، درآمد افراد ماخذ تقسیم آنها به طبقات است. ولی در ایران به لحاظ های گوناگون نمی شود به این تقسیم بندی قائل شد. اول اینکه آن چیزی که در ایران درآمد گفته می شود حاصل فروش نفت ایران است و این بالا و پائین می رود. و از همه مهم تر، بزرگترین نقش اقتصادی را در ایران دولت دارد و در حاشیه و پیرامون بوروکراسی دولت و ارتش است که طبقات میانی شکل می گیرند.

نهایتاً اینها ویژگی های طبقات میانی کشورهای دیگر را ندارند، به لحاظ همان واقعیت که در دامن دولت مستقر غیردموکراتیک، چه در دوره پهلوی و چه در دوره اسلامی رشد پیدا می کنند و آن خاصیت هایی را که ما از طبقه متوسط توقع داریم، ندارند. ولی خب کسانی که از دل این طبقات بیرون می آیند دارای ویژگی هایی هستند که می شود به آن پرداخت.

عبدالحسین ساسان، استاد رشته اقتصاد در دانشگاه اصفهان معتقد است که تعریف متداول از طبقه متوسط که با اتکاء به مالکیت بر ابزار تولید می شود، تعریفی رادیکال و مورد اختلاف است:

«در تعریف طبقه، اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. کسانی اعم از جامعه شناسان یا اقتصاد دانان، با دید گاه رادیکال طبقه را نگاه می کنند. از طریق رابطه افراد با ابزار تولید، یا مالکیت ابزار تولید به مسئله نگاه می کنند. این در حقیقت زیربنای جنگ طبقاتی را که مارکسیسم بر آن استوار بود، تامین می کند. این تعریف رادیکالیستی از آغاز مورد قبول همه اندیشمندان نبود. به باور من، امروز همه اندیشمندان به این نتیجه رسیده اند که طبقه، مستقل از ابزار تولید است و در هر کشوری تعریف خاص خودش را دارد. شاید بشود فرهنگیان، دانشگاهیان، قضات و کلاً کارکنان بخش عمومی و تعدادی از فروشندگان، صاحبان مغازه ها را جزو طبقه متوسط به حساب آورد.»

کاظم علمداری، استاد علوم اجتماعی در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا با اشاره به رویدادهای پس از انتخابات، آنرا درگیری و تقابل نگرش جهانگرا و مدرن با نگرش سنتی و به گفته وی واپسگرا ارزیابی می کند:

«وقایعی که بعد از انتخابات اتفاق افتاد، یک حرکت طبقات واپس نگر در برابر طبقات نوگرا و آینده نگر است، به عبارتی اگر توجه کنیم به تحرک جمعیتی و قشربندی اجتماعی جامعه ایران، در این سه دهه بخصوص دهه آخر، جامعه ما بسیار متحول شده، با نسل جوان که به سن دانشگاه و کار رسیدند و خواست های جدیدی طرح می کنند که در چارچوب مناسبات سنتی جمهوری اسلامی عملی نبوده است.»

به همین دلیل یک تضاد و تقابلی بین دو جریان سنتی و مدرن یا بین واپس گرا و نوگرا اتفاق افتاده، که شکل بسیار خشنونت بار آن در همین وقایع اخیر دیده شد. حال اگر برگردیم به قشربندی اجتماعی جامعه ایران، من فکر می کنم که باید به پنج شش طبقه اشاره کنیم.

طبقات سنتی تر جامعه، چه طبقه مرفه سنتی باشد، چه طبقه متوسط سنتی، جمعیت آنها رو به تضعیف است و همین سبب خواهد شد که در برابر جمعیت رو به ازدیاد طبقه متوسط نوین و نسل به اصطلاح گلوبال (نسل جهانی) جوانان که جمعیت شان برتر از جمعیت سن های بالاتر است و همینطور رو به افزایش است، با فرهنگ جهانی بزرگ شده اند و خواست هایشان هم در چارچوب خواست ها و ارزش های جهانی است. اینها در تقابل قرار گرفته است با آن چارچوب و اساس و بنیاد جمهوری اسلامی که بر سنتهای گذشته بنیاد شده است.

به همین دلیل در آخرین مرحله کشاکشی که اتفاق افتاده، جمهوری اسلامی به یک بحران مشروعیت بزرگی گرفتار آمده است. یعنی مشروعیت اش را طبق قانون اساسی باید از آرای اکثریت مردم بگیرد، در حالی که این اکثریت مردم با چارچوب سنتی جمهوری اسلامی دیگر موافق نیستند.»

اما طبقه متوسط در ایران دارای چه ویژگی های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و کدام گروه های شغلی و اجتماعی را در بر می گیرد؟ علی طایفی با عمده دانستن گرایش های فرهنگی اقشار و گروه ها بر آن است که حتی دانشجویان و دختران بیکار را هم می توان جزو این طبقه به حساب آورد:

«از نظر موقعیت جغرافیایی، عمدتاً این طبقه متوسط افرادی را شامل می شود که در مناطق شهری، مراکز شهری و اساساً کلان شهرها زندگی می کنند. صاحبان کسب و کار، افرادی که دارای مهارت های فنی و یا آموزشی هستند و یا تخصص های ویژه ای دارند، افرادی که تحت عنوان بوروکرات و تکنوکرات می شود از آنها نام ببریم و حتی بخشی از لایه های مدیران، مدیرانی که در بخش صنعت و بخش خدماتی هستند، در سازمان دولتی یا حتی سازمان ها و شرکت های خصوصی، باز شامل این افراد می شوند.

بخش بزرگی از جنبش دانشجویی، به ویژه آنهایی که در رشته های پرهزینه در دانشگاه آزاد به ویژه، و همینطور در دانشگاه های دولتی، البته در مراکز و شهرهای بزرگ و از طرف دیگر بخش بزرگی از کسانی که تحت عنوان هنرمندان، نویسندگان به صورت حرفه ای در عرصه هایی و نه لزوماً در بخش دولتی، بلکه در بخش خدمات هنری، فیلم، سینما، میدیا مشغول به کار هستند، را هم می شود در این زمره آورد. حتی لایه هایی از جوانان و دختران که امروز ممکن است مشاغلی هم نداشته باشند، ولی فعال جنبش دانشجویی هستند و یا حتی دخترانی که ممکن است بیکار باشند ولی به دلیل توان اقتصادی خانواده هایشان، حداقل مشکلات و تزلزل اقتصادی خانوادگی ندارند، آنها را هم در بین همین طبقه متوسط می شود جای داد.»

طایفی درباره جایگاه اقتصادی این اقشار می گوید:

«از بُعد اقتصادی، اساساً این طبقه به دلیل اینکه مشخصاً مطالبات برابرخواهانه را از این زاویه دارند که میل به مشارکت اجتماعی و سیاسی را بیشتر از اقتصادی در دستور کار خود می گذارند. این عدالت اجتماعی که مورد نظر و مورد مطالبه طبقه متوسط است، عمدتاً بعد اجتماعی و فرهنگی دارد و حتی سیاسی و کمتر بعد عدالت اقتصادی دارد. یعنی آنها زیاد دغدغه نان ندارند. عمده این طبقه متوسط افرادی هستند که توان اقتصادی نسبی دارند یعنی دارای یک سری اموال و مالکیتی هستند که می تواند برای آنها یک اطمینان و امنیت اجتماعی و اقتصادی فراهم کند.»

رسول نفیسی هم گرایش های فرهنگی را شاخصی مهم برای تعیین وابستگی و یا غیروابستگی گروه ها و اقشار به طبقه متوسط ارزیابی می کند و بر این نظر است که بایستی به جای تکیه بر وابستگی طبقاتی، بر پایه نگرش آنها به رویدادهای اجتماعی بین مدرن گرایی و سنت گرایی تفاوت قائل شد:

«معیار تشخیص طبقات میانی بخصوص متوسط نباید در آمد باشد بلکه باید فرهنگ و خودآگاهی طبقاتی باشد. در جامعه ایران، آن چیزی که ناقل افکار مترقی و آزادیخواهانه است، اقشاری هستند که ممکن است از هر جای جامعه بروز کنند. یعنی ممکن است در جامعه روستایی ببینید، ممکن است در بالاترین طبقات و در میان خانواده های نظامیان مشاهده کنید. اینها کسانی هستند که اصولاً جزو جهان مدرن هستند و جزو این انقلاب عظیم جهانی شدن هستند.»

اینها مرتبط اند با وسایل ارتباط جمعی از روزنامه گرفته تا اینترنت. اینها جزوی از جهان هستند که در آن افکار گردش می کند، ارزش ها با هم رشد می کند و خواست هایی مثل خواست آزادی فردی، آزادی سیاسی، آزادی در جهت اقتصاد، بخصوص عدم نظارت مستمر دولت بر زندگی فرد... خواسته های اصلی است.

بنابراین به جای اینکه ما به طور خاص به وضعیت طبقاتی جامعه نگاه کنیم، به وضعیت فرهنگی در جامعه ایران توجه کنیم و ببینیم که کدام اقشاری کدام خواست هایی را عنوان می کنند. مثلاً در جامعه روحانیت ایران می بینیم که گروه های بزرگی به وجود آمده اند که دارای خواست هایی بسیار رادیکال سیاسی و آزادیخواهانه اند.

این قبلاً وجود نداشت. یعنی قبلاً آن چیزی که به نام آزادیخواهی از طرف روحانیت عنوان شده بود، مثل آزادیخواهی از طرف مرحوم مدرس یا مرحوم خمینی، آزادیخواهی در جهت گسترش نفوذ روحانیت بود. ولی الان می بینیم که در میان اقشار وسیع روحانیت که بیشتر هم در حول و حوش جمهوری اسلامی رشد پیدا کردند، خواست های آزادی خواهانه به طور وسیع وجود دارد. بنابراین اجازه بدهید این طبقه مدرنی که در ایران شکل می گیرد، را به جای اینکه طبقه متوسط بنامیم، طبقه مدرن بنامیم و آنها را جزوی از جهان جدید و جزوی از انسانهای مدرنی که در تمام دنیا در حال رشد اند، به حساب بیاوریم و معیار مشخص کردن آنها را خواست های فرهنگی سیاسی شان بگذاریم.»

کاظم علمداری، شاغلین در بخش خدمات را به دلیل اجبار تماس آنان با دنیای خارج، در زمره کسانی به حساب می آورد که از طریق روابط شغلی، با ارزش های مدرن خارج از مرزها آشنا می شوند و این ارزش ها را به تدریج می پذیرند:

«گروه هایی که بیشتر در اقتصاد خدماتی یا سرویس هستند، جمعیت بخش خدمات در تقریباً تمام جوامع مدرن و صنعتی بر بخش سنتی و حتی بخش تولیدی برتری دارد. در ایران هم این تحول اتفاق افتاده و بیشتر جمعیت طبقه متوسط، تحصیل کرده هستند. شما می بینید که درصد تحصیل کرده های زنها و دخترها در ایران در حال حاضر زبانزد همه است.»

این، بخشی از طبقه نوین یا طبقه متوسط نوگرایی است که خواست هایش در جامعه با خواست های پدرمادر هایش که بخش سنتی جامعه را تشکیل می دهند، متفاوت است. ولی اگر از نظر شغلی بخواهیم دسته بندی کنیم باید گفت که شغل هایی که برمی گردد به مناسبات تولید سنتی ایران، کشاورزی، کارهایی که در روستاها تولید می شود، یا فعالیت های شغلی که در بازار سنتی یا بازارهای سنتی ایران در جریان است، در برابر تکنولوژی مدرن از خدمات: گروه ها و طبقاتی که خدمات را فراهم می کنند، هم باید تحصیل کرده باشند، آموزش نوین دیده باشند و هم با توجه به این نیازمندی با دنیا و ارزش های جدید آشنایی پیدا کرده اند. مثل دموکراسی، مثل حقوق شهروندی... درحالی که در مناسبات سنتی

روابط پدر و پسر یا ارباب و رعیتی هنوز حاکم است. یا همان روابط بین فقهای سنتی و مردم عادی که یک روابط سنتی است که پذیرفته اند آنگونه زندگی کنند درحالی که نسل جدید این مناسبات را دیگر نمی پذیرد. به همین دلیل از نظر قشر بندی اجتماعی، این دوگانگی، یک تقسیم بندی بوجود آورده که می شود گفت تقسیم بندی محاصره نوگراها توسط کهنه گراها است.»

اما عبدالحسین ساسان بر این نظر است که طبقه متوسط لزوماً طبقه ای خواستار پیشرفت و مدافع حقوق بشر نیست. بلکه بعضاً بسیار محافظه کار هم هست:

«آنطور که در متون علوم اجتماعی گفته می شود که طبقه متوسط مسئولیت و تعهد پیشرفت و توسعه اقتصادی و پیشرفت جامعه مدنی را در کشورهای غربی بر عهده داشت، شاید طبقه متوسط در ایران نتواند این مسئولیت را به دوش بگیرد و پرچمدار توسعه باشد. طبقه متوسط در ایران لزوماً طبقه روشنفکری نیست. لزوماً خواستار پیشرفت یا بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی نیست. اعتقادی به حقوق بشر یا حقوق انسانی ندارد. بین آنها هستند افرادی که چنین می اندیشند. ولی اینکه خود این طبقه را حامل ایده های نو و مترقی بدانیم، من شواهد و قرائن متفاوتی دیدم که لزوماً این گزاره را تایید نمی کند. بسیاری از افراد طبقه متوسط در ایران محافظه کار اند و نقش طبقه متوسط پیشرو در برخی از کشورهای دیگر را ایفا نمی کنند. افراد درون طبقه متوسط، مثلاً قشر بازرگانان، صاحبان دکاکین و مغازه ها و آنچه با ادبیات مارکسیستی می شود بورژوازی شهری نامید، جزو محافظه کارترین و سنتی ترین اقشار جامعه ایران هستند. علیهذا خیلی گراوری و کلیشه ای نمی شود طبقات در ایران را با نقش تاریخی طبقات در کشورهای دیگر مقایسه کرد.»

درباره ویژگی های فرهنگی و سیاسی اقشار و گروه هایی که می توان آنرا جزو طبقه متوسط به حساب آورد، علی طایفی چنین می گوید:

«آنها از بُعد فرهنگی دارای سواد اند. سواد خواندن و نوشتن. اهل مطالعه به طور نسبی هستند. آگاهی های اجتماعی دارند. لذا می شود گفت از بُعد تحصیلی و دانشگاهی بخش بزرگی از کسانی که دانشگاه رفته اند، دانشگاه دیده و دانش آموخته هستند، متعلق به این قشر از طبقه اجتماعی هستند. به همین دلیل می بینیم یکی از گرایش های اصلی فرهنگی در این مجموعه اینست که اساساً به یک معنا دنبال تلفیق فرهنگ بومی با فرهنگ جهانی است. یعنی در این میان یک ابتکار عمل هم هست. به نوعی دنبال اختراع سنت هم می روند و سعی می کنند در فرهنگ، منش، خلق و خو و مناسک مذهبی هم ابداعی ایجاد کنند. به فرض مثال روز قدس را می آیند یک شکل دیگری به منصفه ظهور می گیرند. یا فرض کنید روزه را به یک شکل دیگر مطرح می کنند. نماز جمعه می روند به یک شکل دیگر آنرا از درون تهی می کنند ولی با قالب ها و آموزه های خودشان آنرا پر می کنند. از بابت جمعیتی هم بخواهیم اشاره کنیم، شامل خانواده هایی هستند که کم جمعیت اند. در این خانواده ها معمولاً مناسبات بین زن و شوهر و خواهر و برادر به نحوی است که نسبت به جامعه سنتی برابر تر است.»

به این معنا که مشارکت دختران و زنان بسیار چشمگیر است. باوجود این که گرایش های سکولاریستی دارند، به دلیل این که اساساً نوع باورداشت هایشان مبتنی بر اندیشه های مدرن است و اساساً خودشان محصول یک جامعه مدرن اند،

این گرایش مذهبی را فقط به عنوان ایمان ها و باورداشت های فردی تعقیب می کنند. برای مثال در جنبش امروز همچنان «الله اکبر» به صورت یک ملغمه ترکیب می شود و در صدر مطالبات و یا شعارها مطرح می شود.

اینها اساساً سکولار هستند. یعنی باور به این ندارند که دین در همه عرصه های زندگی آنها و نهادهای اجتماعی که با آنها درگیر و دار هستند و ارتباط دارند و در مناسبات با آنها وارد کنش و واکنش می شوند، همه جا سایه بگستراند. به ویژه در نهاد دولت. ولی از طرف دیگر اساساً معتقد به دین زدایی در جامعه هم نیستند. عمدتاً ملی گرا هستند. این را حتی در این جنبش به نحوی می بینیم.

این جنبش در لابلای جریان این اعتراضات حتی مثلاً به مقوله خلیج فارس هم اهمیت می دهد، خواهان دموکراسی است. مشارکت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. می خواهد الگوها، آموزه ها و ارزش ها و آرزوهای خودش را به میدان عمل بکشانند. میل به انقلابی گری که در طبقات فرودست جامعه وجود دارد [در آنها دیده نمی شود] به ویژه [به آنچه] در جامعه سرمایه داری به شکل کلاسیک می گوئیم طبقه کارگر و یا زحمت کش یا افرادی که فاقد ابزار تولید هستند، یا در مناسبات اجتماعی و روابط تولید فاقد ابزار تولید هستند. خودشان را متعلق به آن طبقه نمی دانند. این طبقه اساساً اصلاح گرا هستند یعنی نوعی اصلاح طلبی در ذات این طبقه متوسط هست. طبقه متوسط مقدار زیادی اهل لابی هم هست.

یعنی به دلیل این که در میانه طبقات اجتماعی قرار گرفته، گاهی سعی می کند چه از طبقات بالا و چه از طبقات پائین دست کمک و یاریگیری بطلبد. هم یاریگیری فکری و هم یاریگیری سیاسی. برای طرح و پیگیری و طرح مطالبات خودش از آن استفاده می کند. لذا لابی گرایی یا مصالحه جویی و مذاکره جویی هم به نحوی، از خصوصیات است که می شود از بُعد سیاسی به این طبقه متصف کرد.

این طبقه خیلی پراگماتیست اند. یعنی برخلاف اتوپیاگرایی یا ناکجاآبادگرایی که احیاناً در بین طبقه (فرض کنید به طور کلاسیک) کارگر وجود دارد. یک ایدئولوژی بین خودشان که می شود حداقل گفت قابل تعریف است، ولی اینها لزوماً ایدئولوژی طبقه فرودست را تعقیب نمی کنند. لذا ایدئولوژی درون زایی را از درون خود بیرون می آورند، که یک ملغمه ای است پیوند بین ایده آلیسم و واقعیت جهان اجتماعی بیرون از خودشان. به همین خاطر است که می بینیم در مقاطع خاص می آیند بیرون، با شعارها و لباس های حتی شکل مذهبی و نمادهای مذهبی. سعی می کنند ابزارها و روش های خودشان را بگویند. و حتی سعی می کنند حد مطالبات و خواست های اجتماعی شان را معطوف کنند به "قدم به قدم و تدریجی" و نه "یک باره به انقلابی" و لذا محصول این پراگماتیسم هم می شود گفت از بعد سیاسی می شود یک نوع اصلاحگرایی، یک نوع لابی گرایی، یک نوع مسالمت جویی.»

طبقات اجتماعی درگیر در بحران پس از انتخابات ایران - فرزین وحدت

طرفداران اصلاحات از برش‌ها و قشرهای مختلفی در جامعه‌ی ایران تشکیل شده‌اند. نباید فراموش شود که مبارزه‌ی انتخاباتی میرحسین موسوی، نامزد اصلاح طلبان، از میان طبقات زیردست تهران و دیگر شهرها شروع شد. موسوی با اطلاق صفت «اصولگر» در حلقه اول و سپس «اصلاح‌طلب» به خود، سعی بر آن داشت که پایگاه خود را در میان طبقات متوسط پایین در تهران و شهرستان‌های دیگر مستحکم سازد. تنها در مراحل بعدی بود که طبقات متوسط رو به بالا، که طبیعتاً شخصی مانند خاتمی را مورد حمایت قرار می‌دادند، موسوی را به عنوان کسی که می‌تواند خواسته‌های آنان را در مورد آزادی‌های بیشتر، دموکراسی، حقوق شهروندی و آرامش داخلی و بین‌المللی برآورده کند، برگزیدند. زنان، جوانان و دانشجویان نیز به همین سیاق، به این دلیل که می‌پنداشتند موسوی می‌تواند آمال دموکراتیک آنها را محقق سازد، به نامزدی وی گرویدند. بنابراین، نامزدهای اصلاحات و به ویژه موسوی، با اتکا به طیف وسیعی از جامعه‌ی ایران وارد کارزار انتخاباتی شدند و بر اساس تجمع‌های عظیم قبل از انتخابات و اعتراضات بعد از آن، می‌توان گفت که آنها اعتماد افشار وسیعی از مردم را به خود جلب کردند.

نتایج بحران عمیق کنونی در ایران تا حد زیادی بستگی به ایستادگی طبقات و افشار مختلفی است که در این حرکت سیاسی و اجتماعی شرکت کرده‌اند. و در این میان نقش طبقات متوسط، از این نظر که مطالبات سیاسی آنها می‌تواند سرشت دولت را در ایران تغییر بدهد، بسیار حائز اهمیت است.

بر اساس تصاویر و ویدیوهای منتشر شده، چنین به نظر می‌رسد که تاکنون بلندترین فریاد اعتراضات را طبقات متوسط در تهران و دیگر شهرهای بزرگ به صدا در آورده‌اند. ولی مسأله‌ی بسیار مهم اینست که این طبقات متوسط تا چه اندازه می‌توانند صلابت و قدرت خود را نشان دهند؟ عموماً طبقات متوسط به دلایل تعلقات و تملکات زیادی که دارند، حاضر نیستند به طور مستقیم با رژیم‌های ستمگر درگیر شوند. این نوع محافظه‌کاری طبقات متوسط را می‌توان در بسیاری از موارد مشابه در قرن بیستم مشاهده کرد (انقلابات موسوم به مخملی از این قاعده مستثنی هستند ولی نباید آنها را با جنبش اخیر ایران مقایسه کرد؛ به این دلیل که حکام کشورهای اروپای شرقی، اشتیاق خود را برای حفظ قدرت به هر بهایی را از دست داده بودند، ولی در مورد ایران، آنانکه بر اریکه قدرت سوارند اولین نسلی هستند که قدرت را از طریق خشونت بدست آورده‌اند و به سادگی آن را رها نمی‌کنند). ولی به نظر من طبقات متوسط در ایران پرصلابت‌تر از افشارمیانی معمولی هستند. خاستگاه این طبقات در ایران بیشتر به سی سال اخیر باز می‌گردد، آنها تجربیات انقلاب و جنگ را پشت سر دارند. از طرف دیگر، این افشارمیانی در اثر محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی که نظام اسلامی بر آنها تحمیل کرده، تبدیل به جان به لب رسیدگان بی‌تاب شده‌اند.

در واقع طبقات متوسط در ایران کنونی از دو گروه تشکیل شده‌اند. گروه اول از بازماندگان طبقه‌ی متوسط زمان پهلوی‌ها هستند که بر علیه رژیم پهلوی طغیان کرده بودند ولی بعد از انقلاب بر خلاف دیگر هم مسلکان خود راهی خارج نشدند و در ایران ماندگار شدند. به این گروه می‌بایست خیل زیادی از مردم متوسط‌الحال را اضافه کرد که بعد از اتمام جنگ و در پی فراخوان رفسنجانی برای بازسازی مملکت به ایران بازگشتند. این دو گروه توأماً یک جناح از طبقه متوسط در ایران کنونی را تشکیل می‌دهند. این بخش طبقه متوسط، باور دارند که باوجود سعی‌اش برای توانمندسازی

اقتصاد ایران همواره در حیطه سیاسی و حتی اقتصادی به حاشیه رانده شده‌اند و از این لحاظ احساس ناکامی و سرکوب می‌کنند. این جناح طبقه‌ی متوسط همچنین از خالی بودن وعده‌های رفسنجانی و حتی محمد خاتمی در مورد حقوق مدنی خود بسیار ناخرسند هستند. به نظر می‌رسد این گروه از پافشاری نسبی بالایی برخوردار است به دلیل آنکه گلیم خود را در شرایط بسیار سختی از آب بیرون کشیده است. درست است که تعداد زیادی از اعضای این گروه به لذات زندگی مادی و خوشگذرانی علاقه‌ی زیادی نشان می‌دهند، ولی اگر خود را در محاصره ببینند می‌تواند واکنش سختی از خود نشان دهند.

بخش دوم طبقه‌ی متوسط در ایران کنونی، قسمتی از اقشاری است، که سابقاً جزو طبقات «مستضعف» بوده‌اند، تشکیل شده است. این اقشار پایین دست سابق از موقعیت‌های تحصیلی و شغلی که انقلاب برای‌شان بوجود آورده بود استفاده کردند و خود را به سطح طبقات متوسط رساندند. از این لحاظ آنها اشتیاق زیادی به مطالبات اقتصادی، و به طور روزافزون، خواسته‌های سیاسی نشان می‌دهند. این گروه‌ها در اصرار بر مطالبات خود طبیعتاً مقاوم‌تر هستند، و به دلیل آنکه مقام خود را از راه مبارزه کسب کرده‌اند، خود را وارث به حق انقلاب 57 می‌دانند.

فرزندان این دو بخش عمده طبقات متوسط، جوانانی هستند که همراه دانشجویان در خیابان‌ها حاضر می‌شوند و مقامات رژیم را به چالش می‌کشند. به دلیل تجربه‌ی پر مشقت، این طبقات متوسط جدید ایران، به صورت کلی، مقاوم‌تر از طبقات متوسط زمان پهلوی به نظر می‌رسند، به ویژه زنان، این اقشار در پافشاری بر مطالبات خود، به دلیل مورد ظلم قرار گرفتن مضاعف‌شان در سی سال اخیر، بسیار مستحکم هستند.

طبقات متوسط رو به پایین که اکثریت طبقه کارگر را در شهرها تشکیل می‌دهند، منافع و خواسته‌های تا اندازه‌ای (ولی نه کاملاً) متفاوت دارند. برای آنها عدالت اجتماعی و برطرف کردن سرافکنندگی ناشی از فقر در درجه‌ی نخستین اولویت قرار دارد. اما به تازگی بخش مهمی از این طبقه نیز مطالباتی مانند آزادی‌های فردی بیشتر و اشتیاق به برخورداری را از کالاهای مصرفی ابراز کرده‌اند. با توجه به امکانی که اخیراً اعتراضات در آن‌ها صورت می‌گیرد، یعنی مناطق نزدیک به طبقات کارگر، می‌توان گفت که اعضای بیشتری از این اقشار در وقایع اخیر شرکت داشته‌اند. در انقلاب سال 57 اعضای این طبقات بودند که ستون اصلی انقلاب را تشکیل می‌دادند. و هیچ دلیلی وجود ندارد که اکنون این طبقه‌ی بسیار مهم در این برهه، علاقه‌ای به ثمر رساندن تغییرات در جامعه‌ی ایران نداشته باشند. آنها با اعتصابات خود در صنایع حیاتی مانند نفت، می‌توانند فشار عظیمی را بر هیأت حاکمه وارد آورند.

هر آنچه که نتایج بحران کنونی کوتاه مدت باشد، این طبقات و اقشار مختلف به احتمال قوی، با اخذ سیاست‌های تعرضی و عقب نشینی‌های راهبردی و مدبرانه، می‌توانند به آمال و هدف‌های خود در میان مدت یا بلندمدت دست یابند.

چون اصلی ترین پویای اجتماعی در واقع حول محور تولید، مصرف و برخورداری های مادی شکل می گیرد معنایش این نیست که فرهنگ و پدیده های اجتماعی دسته دوم هستند، یا حتی همیشه رو بنایی هستند که باید فراموش شوند، چون چنین نیست، بنابراین طبقه را باید برحسب این مهم ترین پدیده و پویای اجتماعی تعریف کرد. و آن این است که بخش هایی از جامعه در چه لایه ها و در چه طبقه بندی ها و در چه تقسیم کار اجتماعی حضور دارند. از آنجایی که تاریخ متحول است پس هم جایگاه طبقات، هم گونه شناسی طبقات و هم مفهوم طبقات در طول تاریخ تغییر می کند. اما این تغییرات در جامعه سرمایه داری تغییر اساسی نیست بلکه تغییری است که به دلایل فرهنگی، تکنولوژیکی، انباشت سرمایه و به دلایل ویژگی جغرافیایی و فرهنگی هر ملت پدید می آید. از این رو تغییر صورت نمی گیرد، در واقع طبقاتی هستند که مفهوم اصلی شان را حفظ می کنند چون جامعه سرمایه داری مفهوم اصلی خودش را حفظ کرده است. اما در جامعه فئودالی و در جامعه برده داری چنین نیست، مفهوم طبقه کاملاً متفاوت است. اما در هر حال در همه این روندهای تاریخی مفهوم طبقه را از طریق نقشی که انسان ها در اصلی ترین فرآیندها و پویای اجتماعی ایفا می کنند آن را شناسایی کنیم. ابزارهای شکل شناختی یا ابزارهای ظاهری یا ابزارهای کارکردی کمک می کنند به تشخیص و مفهوم طبقه یا طبقات، اما به تنهایی یاری رسان نیستند و چه بسا اگر تنهایی به کار روند، گمراه کننده اند. مثلاً شغل، بسیار کمک می کند به اینکه وضعیت طبقاتی یک جامعه را یا یک فرد را در درون طبقه شناسایی کنیم. می توان درآمد، محل سکونت، سطح دانش و حتی لهجه و گویش را نیز شناسایی کرد. در واقع با این کار به مقدر زیادی از رمز و راز طبقات برده برداری می شود.

اما طبقه همه اینها نیست، طبقه چیزی انتزاعی تر و در عین حال مبتنی بر واقعیتی است که سراسر همه اینها را دربر می گیرد. در واقع در سنت مارکسیستی که اصلی ترین و جدی ترین و ماندگارترین سنت در تشخیص طبقه است و اگر در تعریف طبقه دقت کنید متوجه می شوید خیلی روشن و ارسطویی و مدرسه بی معرفتی نشده است. مارکس بیشتر می گوید طبقه چه چیزی نیست تا اینکه اثباتی سخن بگوید، این امر به ما این مفهوم را می رساند که طبقات در حال شکل گیری و در حال شدن هستند. اما جایگاه ویژه و تاریخی خودشان را در طول زمان دارند. به عنوان مثال همه بین پدیده صبح روشن و شب ظلمانی حتماً تفاوت قائل می شوند. در جامعه و جامعه شناسی سیاسی یا بهتر بگویم در اقتصاد سیاسی می توانید طبقات را از هم جدا کنید، یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار باهم متفاوت است. بگذریم از بعضی از اقتصاددانان بسیار سطحی و مبتذل که می گویند مگر سرمایه دار کار نمی کند؟ این اقتصاددانان به این ترتیب یا خودش را به نادانی می زند یا اصلاً مفهوم کار را نمی داند؛ مفهوم کار در فرآیند تولیدی تعیین می شود. از سرمایه دار گرفته تا حیوانات همه کار می کنند یا به کار کشیده می شوند. ولی نقشی که سرمایه دار در عالی ترین پویای و فرآیند اجتماعی دارد به این ترتیب است که نقش او حراست از سود و حراست از مالکیت سرمایه است، بنابراین به زمان و ساعت کار مربوط نمی شود.

اما در این میان طبقات بینایی هم داریم. کارل مارکس از الگوی دیوید ریکاردو خیلی استفاده کرد ولی برخلاف آنچه او گفته اینک مارکس را متهم می کنند به اینکه طبقه متوسط را بینایی نمی شناخت، این گونه نیست. ایراد مارکس به دیوید ریکاردو به خاطر این بود که او طبقه بینایی را شناسایی نمی کرد. مارکس زمانی که به عنوان یک الگوی

انتزاعی مثل الگویی اروپایی یا الگویی صنعتی یا باز تولید گسترده، یا باز تولید ساده، مثل هر اقتصاددان دیگری که الگو دارد بحث می‌کند، در واقع دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار را در کنار هم قرار می‌دهد اما شمار زیادی از آثار مارکسیستی داریم که بین این دو طبقه لایه‌های بینابینی را شناسایی می‌کنند. گاهی اوقات کار به دشواری هم می‌کشد یعنی یک پیشه‌ور هم خودش کار می‌کند، هم پسرش و احتمالاً کارگر هم ندارد و بعد کالایش را در بازار می‌فروشد، هم از یک سو صاحب سرمایه است و از سوی دیگر هم یک کارگر است، بنابراین این ایرادها را هم داریم. این ایرادها به معنی این نیست که شما اصل بازی را به هم بزنید. شما روشنفکران را دارید، روشنفکرانی که در واقع خیلی‌شان کارگر یقه سفید هستند مثل معلمان. مثلاً معلمی که در نورآباد ممسنی مشغول یاد دادن سواد به کودکان آن منطقه است و حقوقی هم دریافت می‌کند را نمی‌توانید در لایه‌های غیر کارگری جایش بدهید. برای تعریف پرولتاریا کارشناسان و فیلسوفان و متخصصان اقتصاد سیاسی خیلی کار کرده‌اند مثل لویی آلتوسر، که بخش عمده‌ی بی‌تلاش زندگی‌اش را در شناختن طبقه کارگر صرف کرد. اما در وضعیت‌های بینابینی می‌توانید از گیج‌سری نجات پیدا کنید و آن این است که آیا در تحلیل‌هایی آن لایه‌ها و گروه‌های بینابینی به طور عمده مبتنی بر مالکیت‌شان بر سرمایه‌کار می‌کنند. در جناح جبهه سرمایه‌اند یا در جناح جبهه کار، ممکن است پرولتاریا نباشد ولی نیروی کار به حساب می‌آیند. به نوعی کارگر محسوب می‌شوند. به این ترتیب ابزارهای دیگری نیز هست برای شناخت طبقات، مثلاً وقتی در بافت‌های فرسوده تهران که 14 هزار هکتار است چهار هکتار آن در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند در آنجا شش ریشتر زلزله فاجعه ایجاد می‌کند. اگر در هر هکتار 200 نفر هم زندگی کنند حدود 3/5 میلیون نفر زیر خط فقر هستند. خیلی‌ها در خانه‌هایی که هر آینه ممکن است بر سرشان فرود آید زندگی می‌کنند. از این 14 هزار هکتار چهار هکتارش در وضعیت بسیار مبرم زندگی می‌کنند. چیزی بیش از یک میلیون نفر در فاجعه‌اند. تحمل این امر در شهری که در آن سرمایه‌داران بسیار زیادی زندگی می‌کنند درآورد و شرم‌آور است. بنابراین شما از این طریق هم می‌توانید به طبقه برسید. آن شهرداری که برای مردم‌شانه بالا می‌اندازد و آن سرمایه‌داری که حاضر نیست سرمایه‌اش را صرف خانه‌سازی کند چون در آن سودی عایدش نمی‌شود، آن دستگاه‌های عمرانی که می‌خواهد در هر فعالیت اقتصادی ایجاد سود کند، آن روشنفکرانی که فقط به فکر ساختن اثر هنری یا اثر نقاشی است تا اینکه مخاطبانش گران‌تر بخرند به این امر بی‌اعتنایی می‌کند، آیا با او در یک جبهه طبقاتی قرار می‌گیرد؟، آیا در یک مجموعه یا طبقه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرد، طبعاً متفاوت است، اما شما کارشناسانی دارید که به آنجا سر می‌زنند و تحقیقات‌شان را در آنجا انجام می‌دهند، برداشت‌ها و آبخور ذهنی‌شان از آن محله‌ها متفاوت است چرا که در میان آنها زندگی می‌کنند. اما آیا معنی‌اش این است که اهالی آن محله‌ها پرولتاریا یا طبقه کارگرند؟

بخش زیادی از معناداران و خرده‌فروشان مواد مخدر و در واقع دستفروشان نیز در آن طبقه‌اند و در آن محله‌ها زندگی می‌کنند. بخشی از معلمان، تکنسین‌هایی که به علت فقر ناگزیرند در آن مناطق زندگی کنند. محله‌هایی مثل صابون‌پزخانه، ولی‌آباد بهشتی، باغ‌انگوری، ضلع جنوبی شوش یا سر آسیاب دولاب، پر است از بازنشستگان فقیر. بنابراین به تعبیری می‌توان شکاف طبقاتی و شکاف اجتماعی را دید. اما اگر بخواهیم خیلی دقیق شویم به ویژه در مفهوم مارکسیستی کلمه ممکن است همه آنها طبقه کارگر نباشند، اما تهیدستان شهری هستند. من به خاطر حساسیتی که دارم میان لایه‌گروه و مجموعه‌های شهری با طبقه تفاوت قائل هستم. طبقه مفهومی اساسی و کلی است از واقعیت به ذهن و از ذهن به واقعیت برتابیده می‌شود. یک رابطه دیالکتیکی ذهنی و عینی با شما ایجاد می‌کند. مایه‌های ایدئولوژی را برای شما می‌سازد. مایه‌های راهبردهای سیاسی و فلسفی را برای شما درست می‌کند. اما گروه‌های اجتماعی خورده

شده هاي طبقه هستند. لايه هاي اجتماعي نيز اين گونه هستند. يعني طبقه را مي توانيم به گروه ها و لايه هايي تقسيم كنيم. گاهي اوقات گروه ها و لايه هايي هستند كه بين طبقه متوسط و طبقه كارگر شراكت ايجاد مي كنند. مثلاً شما از گروه اجتماعي تهيدستان شهري سخن مي گوويد. ممكن است بيكاران و طبقه كارگر و بخشي از طبقه متوسط بخش خدماتي را در خودش بگيرد. شما معمولاً وقتي از گروه هاي اجتماعي صحبت مي كنيد نگرش تان به جامعه افقي است ولي وقتي از لايه هاي اجتماع صحبت مي كنيد نگرش تان كمي عمودي است. يعني ممكن است در يك طبقه خرده بورژوازي يك لايه بي ببينيد كه از بالاترين قدرت اجتماعي و اقتصادي برخوردارند تا پايين ترين بخش هاي خرده بورژوازي هستند. اينان هيچ كدام شان براي گيج سري و قاطي كردن مباحث ساخته نشده اند، اتفاقاً به ما كه مي خواهيم به مسائل اقتصادي، سياسي و اجتماعي به گونه بي راديكال يعني ريشه بي بنگريم و نگرش راديكال و ريشه بي با نگرش افراطي كه كاملاً متفاوت است. اين نگرش ريشه بي چون ريشه همه چيز در انسان است و مي خواهد زندگي انسان را مورد ارزيابي و دقت قرار دهد، ناگزير است براي اين تعاريف در واقعيت جاگاهي پيدا كند، آن وقت نوبت آن مي رسد كه در هر جامعه بي چگونه اين مفاهيم را متحقق و ارزيابي كند.

در حال حاضر طبقات در سطح جهاني مطرح اند. وقتي كه در سياتل آن مارش بزرگ عليه قدرت سرمايه جهاني شكل مي گيرد و زماني كه در پراگ و جنوا و در همه جهان تا آنجايي كه خودم شخصاً در آنها شركت کرده ام مبارزات ضد جهاني سازي توسط نيرويي متعلق به طبقه كارگري يا پشتيبان طبقه كارگري شكل مي گيرد، مي بينيد كه نه تنها طبقات از بين نرفته بلكه مفهومي جهاني پيدا کرده است. در همين سرزمين خودمان وقتي مي گويند 4/5 ميليون بيكارند...، مي گويم اين 4/5 ميليون از ميان شما سرمايه داران و مفتخور ها نيستند كه بيكارند. اين بيكارها در واقع دامن چيزي را گرفته اند كه بحق مي شود از آنها به عنوان طبقه ياد كرد. طبقه كارگر همين طور. در مورد اقتصادداناني كه مي گفتند نوسانات اقتصادي مرد و به تاريخ علم اقتصاد سپرده شد و الان جهان يكسره به سمت پيشرفت در حال حركت است بزرگ ترين ركود اقتصادي در جهان سرمايه داري شكل گرفته و آن كه بازنده مي شود طبقه كارگر است و كارگران و لايه هاي اجتماعي محروم جهان تهيدست و جهان فقير هستند. بنابر اين اينكه چشم معلم را دور ببينند و تخته را پاك كنند حقيقت نهفته نمي شود. پس اين طبقات وجود دارند منتها دو سه گونه افراط و تفریط در شناخت طبقاتي وجود دارد. يكي متعلق به وسواس گرايان جناح چپ كه در نتيجه امكان عملي تحرك اجتماعي و برنامه ريزي اجتماعي و سياست اجتماعي را مي گيرد. مثل كساني كه پرولتاريا را مي خواهند جور ي تعريف كنند كه فقط بار الكوبي كارل ماركس را بر دوش او بگذارند، نه نقش و وظيفه او را در حركت هاي اجتماعي. بعضي تفریط ها نهايتاً به اقتصاددانان موافق راست بازار گرايي افراطي مي رسد كه مي گفتند طبقه بي وجود ندارد و سرمايه داران هم كار مي كنند بنابر اين چيزي به عنوان كارگر و سرمايه دار نداريم.

نکات مهم فصل اول

ما معتقدیم که نیروی کار مقوله ای یک دست و همگن نیست. مناسبات میان اجزای نیروی کار سلسله مراتبی و مبتنی بر منافع طبقاتی است. به گمان ما، منافع طبقاتی بر اساس مناسبات تولید در فعالیت های اقتصادی تعریف می شود. مناسبات تولید تبلور نحوه توزیع حقوق واقعی مالکیت و توانایی اعمال قدرت بر تولیدکنندگان و دارایی های مولد است. بدین لحاظ، مناسبات تولید را می توان مناسبات مالکیت تلقی کرد، زیرا کسانی که صاحب منابع تولیداند وارد مناسبات نامتقارنی با کسانی می شوند که چنین منابعی ندارند. حاصل این رابطه، جایگاه های طبقاتی (مستقل از کسانی که آن ها را اشغال می کنند) در ساختارهای اقتصادی یا شیوه های تولید است و نیز تعیین کننده منافع ستیزگرانه طبقاتی آنان که در این جایگاه ها قرار دارند. در اقتصاد سرمایه داری مجموعه ای از این جایگاه های طبقاتی، که مبتنی بر سه محور 1- مالکیت منابع، 2- مدیریت / اقتدار سازمانی، 3- مهارت ها / صلاحیت ها است، ساختار طبقاتی را تشکیل می دهد.

طبقه بندی وضع شغلی در ایران بر اساس "طبقه بندی بین المللی وضع شغلی" است که از سازمان بین المللی کار اقتباس شده است. بر این اساس 6 وضع شغلی در ایران تعریف می شود:

- 1- کارفرمایان، 2- کارکنان مستقل، 3- مزدو حقوق بگیران بخش خصوصی، 4- مزدو حقوق بگیران عمومی (شامل بنیادها)، 5- کارکنان فامیلی بدون مزد، 6- نامشخص یا گزارش نشده

نکات مهم فصل دوم

در رهگذر مناسبات کار، و در مناسبات مبادله در بازار، کسانی که صاحب منابع اقتصادی اند و کسانی که نیستند، طی دوره زندگی شان، درآمدهای متمایزی در قالب سود، بهره، رانت و مزد دریافت می کنند. این درآمدهای متمایز (ثروت، وقتی انباشت شود) ممکن است سلطه افراد را بر منابع اقتصادی، به طور نسبی یا مطلق، دگرگون کند. منافع استراتژیک کسانی که دست بالا را در این فرآیند پیدا می کنند حفظ مناسبات اجتماعی نابرابر، و تضمین دسترسی آنان به آن منابع است. این وضع ساختاری برقرار نمی ماند مگر آن که صاحبان-کنترل کنندگان منابع، امکانات زندگی (مقام برتر) شان را در فعالیت های اقتصادی بازتولید کنند. امکانات زندگی آنان ترکیبی از اوضاع و احوال اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که به تحقق اهداف استراتژیکی آنان کمک می رساند.

اقتصاد گسترده دولتی که عمدتاً با رانت نفتی تامین مالی می شود (و همین استقلال نسبی برای دولت ایجاد می کند) به دولت امکان می دهد تا بر حرکت های بین طبقاتی نیروی کار وسیعاً و مستقیماً تأثیر گذارد.

ایا تقسیم دوقطبی کارفرما - مزد و حقوق بگیر برای تحلیل طبقاتی کفایت می کند؟ در اقتصاد سرمایه داری مالکیت متمایز بر دارایی های و اگذار دنی اقتصادی (ماشین الات و منابع طبیعی) به مناسبات دوگانه ای میان دو جایگاه طبقاتی سرمایه داران (کارفرمایان) و کارکنان (مزد و حقوق بگیران) در فعالیت های اقتصادی منجر می شود. اما در جهان واقعی، به دلیل توسعه ناموزون و ترکیبی جوامع، شیوه های گوناگون فعالیت های اقتصادی یا ساختارهای متفاوت اقتصادی همزیستی دارند و تحت سلطه یک ساختار اقتصادی به یک دیگر مربوط اند.

با این همه، در سطحی انتزاعی، در اقتصاد سرمایه داری عامل تعیین کننده بنیادی تقسیم طبقاتی، مالکیت متمایز بر ابزارهای فعالیت های اقتصادی است، و آن به دو طبقه اصلی و قطبی شده سرمایه داران و کارگران منجر می شود.

اما:

تحلیل نظری جایگاه طبقاتی ساخت مند در این سطح از کلی نگری و انتزاع نمی تواند تمام پیچیدگی های عینی جایگاه طبقاتی را توضیح دهد.

و برای درک این پیچیدگی ها باید به سه سوال زیر پاسخ گفت:

- 1- تعریف طبقه کارگر. چه کسانی در طبقه کارگرند؟
- 2- رابطه میان اقتدار و مهارت کارکنان با جایگاه طبقاتی آنان. این امر موضوع مهم جایگاه مبهم یا متناقض طبقاتی "طبقه متوسط" را مطرح می کند. چه کسانی در طبقه متوسط اند؟
- 3- کارکنان دولتی در جایگاه های طبقاتی طبقه متوسط و طبقه کارگر. وضع کارکنان دولتی چیست؟

کارگران:

کارمندان دفتری، فروشندگان یا کارگران خط مونتاژ همگی در جایگاه اقتصادی طبقه کارگر قرار دارند، زیرا آنان صرفا صاحب نیروی کار خودشان هستند. این امر آنان را مجبور می کند تا وارد روابط کارفرمایی-مزد و حقوق بگیر در فرآیندهای کار شوند. آنان همگی مجبور به تبعیت از مکانیزم بازار و پذیرش مزد حاکم بر آن هستند، و همواره در معرض ناپایداری های بازار کار قرار دارند. ... موقعیت مزد و حقوق بگیر شایان آنان را مطیع اقتدار و کنترل کارفرمایان و مدیران می کند، و جایگاه شان آنان را از کارکنان حرفه ای و تخصصی از لحاظ استقلال در کار و دریافت بخشی از سود متمایز می کند.

علی رغم جایگاه طبقاتی مشترک کارمندان اداری، فروشندگان، کارگران کارخانه و کارگران غیرماهر ساختمانی به لحاظ فقدان مالکیت آنان بر ابزارهای فعالیت اقتصادی، تفاوت هایی میان آنان وجود دارد که در مطالعات عینی باید در نظر گرفته شود. این تفاوت ها به صورت تنوع در شرایط کاری آنان و در درآمدهای مشخص می شود. این تفاوت ها بازتاب ظرفیت های متمایز آنان در بازار است که به پیدایش اقبال صاحب امتیاز در طبقه کارگر منجر می شود.

ویژگی های طبقه متوسط از دیدگاه نعمانی و بهداد:

برحسب مهارت شان و میزان اقتداری که کارفرمایان به آنان واگذار می کنند، یا میزان استقلالی که در انجام دادن کارشان دارند با یک دیگر متفاوت هستند. این ویژگی های کارکنان امکان چانه زنی متمایزی را در مناسبات تولید و در بازار ایجاد می کند، که به کارکنانی که صاحب مهارت ها یا شرایط لازم اند و در مواضع اعمال مدیریت (امتیازهای سازمانی) اند و از درجات مختلف استقلال برخوردارند کمک می کند.

بنابراین کارکنانی که هم هماهنگ کننده (موضع اعمال مدیریت) و هم هماهنگ شده (تحت مدیریت بالاتر) قرار دارند هم با هدف سرمایه و هم با هدف کار جمعی احساس هم سویی می کنند.

و نتیجه می گیرند که ما باید:

این کارکنان را به دلیل مدیریت / اقتدار سازمانی شان یا جنبه های مهارت ها / صلاحیت ها (یا تخصص ها) بی که دارند در جایگاه های متناقض طبقاتی تشخیص دهیم.

و این که:

مدیران که توسط کارفرمایان شان (سرمایه داران) استخدام می شوند، و از این رو، زیر سلطه آنان قرار دارند، به نوبه خود بر سایر کارکنان اعمال سلطه می کنند. اشغال کنندگان چنین مواضع استراتژیکی درآمد بیشتری دریافت می کنند. این درآمد بیشتر به خاطر نیروی کار مدیریتی آنان است. این "رانندگی" به حساب می آید و بخشی از سود صاحبان ابزار تولید است. این توانایی مدیران باعث می شود که آنان جایگاه ممتازی را در میان مزد و حقوق بگیران تصرف کنند.

به قول رایت، دارایی های "ناواگذارنی" مدیریت و مهارت / صلاحیت کارکنان، نظیر مدیران، مجریان و متخصصان، که به دریافت رانت از طبقه صاحب مالکیت می انجامد، جایگاه های طبقه متوسط (طبقه متناقض یا مبهم) را از طبقه کارگر، سرمایه داران و نیز جایگاه های خرده بورژوازی متمایز می کند.

به منظور جلب همکاری این کارکنان، مالکان ممکن است از طریق سهیم کردن آنان در بخشی از سود، "رانندگی" پدید آورند.

و در باب تفاوت این بخش با کارگرانی که به خاطر سطحی از مهارت از وضع بهتری برخوردارند، می گویند: اما، اقتدار تفویض شده مدیران و مجریان، صلاحیت های آموزشی و مهارت های فکری متخصصان، و میزان استقلالی که مدیران و متخصصان در شرایط کاری شان دارند آنان و خانواده های شان را قادر می سازد تا امکانات زندگی ای داشته باشند که کارمندان اداری یا کارگران مونتاز کار که حتی بالاترین مزدها را می گیرند هرگز در خواب هم نبینند. کارکنان اجرایی و متخصص، علی رغم وضع شغلی شان، علاوه بر حقوق شان بخشی از سود را نیز به دست می آورند. به این دلایل، مدیران و کارکنان اجرایی و متخصص جایگاه طبقاتی میانی بین طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر دارند، از این رو می توان آنان را طبقه متوسط نامید. در گذشته، بیشتر این افراد، نظیر پزشکان، هنرمندان، وکلا،

کارکن مستقل بودند، و بسیاری هنوز هم هستند. با توسعه سرمایه داری و افزایش در پیچیدگی امور شرکت ها و با گسترش نقش دولت بسیاری از این افراد حرفه ای تبدیل به کارمند شده اند.

بنابراین:

علی رغم اهمیت مناسبات مالکیت در تعریف طبقه، برای متخصصان حرفه ای (برای مثال دکترها یا مهندس ها) امکان پذیر است که درآمد بالاتر و امکانات زندگی مساعدتری نسبت به برخی از سرمایه داران کوچک داشته باشند.

کارکنان دولت:

از منظر رایت، دولت ترکیبی است از مجموعه دستگاه هایی که مناسبات کارکردی متفاوتی با اقتصاد دارند. ما آن ها را به اختصار "دولت سیاسی" یا "کارگزاران سیاسی"، و "خدمات دولتی غیرکالایی"، یا به اختصار "خدمات اجتماعی" می نامیم. (رایت 1997) همچنین دولت ممکن است به درجات متفاوت نقش مستقیمی در تولید کالاها و خدمات برای بازار داشته باشد. این ها "فعالیت اقتصادی" دولت تلقی می شوند.

دولت سیاسی مشتمل است بر شاخه های اجرایی و اداری، قانون گذاری و قضایی حکومت. دولت سیاسی همچنین شامل نیروهای نظامی حکومت، پلیس، ارتش و گروه های شبه نظامی است. کارکرد اولیه بلندمدت این ارگان ها حمایت و تسهیل بازتولید مناسبات اجتماعی سرمایه داری است.

نعمانی و بهداد در میان کارگزاران سیاسی چند گروه عمده را متمایز می کنند:

قانون گذاران، قضات، مدیران اجرایی سطح بالای حکومت (وزیران و معاونان شان، روسای ادارات در سطوح ملی و محلی، بوروکرات های بلندپایه)، افسران بلندپایه نیروهای نظامی، و کارکنان حرفه ای و فنی (حسابداران، تحلیل گران مالی، وکلا، پزشکان، مهندسان) همگی زیر عنوان کارکنان "اداری و مدیریتی" و "حرفه ای و فنی" گروه بندی می شوند. اینان به انحاء مختلف از لحاظ خصلت شان شبیه کارکنان طبقه متوسط اند.

"دون پایگان" اعضای عادی در میان کارگزاران سیاسی هستند. بخشی از آنان کارکنان عادی وزارت خانه های مختلف هستند که از بسیاری جهات به طبقه کارگر نزدیک اند. بخش دیگر اعضای نیروهای مسلح اند که اغلب در وضعی مبهم قرار می گیرند.

دومین دستگاه دولت دست اندرکار تولید خدمات غیرکالایی (غیربازاری) است. نظیر آموزش عمومی، بهداشت عمومی و تفریحات عمومی. این وظایف یا کارکردها را اساسا کارکنان ماهر و حرفه ای و فنی (آموزگاران، پزشکان، پرستاران)، مجریان و مدیران (بوروکرات های بلندپایه)، و مستخدمانی که در صف کارگران عادی هستند (نگهبانان، منشی ها، کارمندان اداری) انجام می دهند.

مؤسسات دولتی در عین حال در تولید مجموعه وسیعی از محصولات و خدمات از نفت و سیگار و سیمان گرفته تا خدمات بانکی و ارتباطی و حمل و نقل شرکت دارند. این ها فعالیت اقتصادی دولت است. اشتغال در این شرکت ها همچون اشتغال در بخش خصوصی در بر دارنده همان مقولاتی است که کارکنان مزدبگیر و حقوق بگیر با آن دست به گریبانند.

از نظر نعمانی و بهداد "مجریان و مدیران، و کارکنان تخصصی و فنی" اعضای طبقه متوسط، و بقیه یعنی "کارکنان عادی" در طبقه کارگر به حساب می آیند. و بدین ترتیب در دستگاه های دولتی "دولت سیاسی"، "خدمات غیرکالایی" و "فعالیت های اقتصادی"، اینان طبقه متوسط دولتی را از طبقه کارگر دولتی تفکیک می کنند، و هر دو این ها را طبقات واسط می نامند، چرا که آنان نه از طریق مشاغل شخصی شان در بخش خصوصی، بلکه به واسطه دولت منافع مادی و فردی شان با مناسبات اقتصادی سرمایه داری پیوند خورده است.

در انتهای این بخش جدولی که نعمانی و بهداد مطابق با طرح رایت ارائه می دهند را عین نقل می کنم: (برای آشنایی با آخرین نظرات اولین رایت می توانید به ترجمه مقاله "درک طبقه - به سوی یک روی کرد تحلیلی ترکیبی" نوشته اریک اولین رایت - نیو لفت رویو - دسامبر 2009 در سایت راه کارگر مراجعه نمایید.)

سنخ شناسی طبقاتی

رابطه با ابزارهای فعالیت اقتصادی			رابطه با اقتدار مبتنی بر سلسله مراتب سازمانی
مالک	مزد و حقوق بگیر		
1. سرمایه داران	3. مدیران: خصوصی و دولتی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)	5. مدیران کمتر ماهر: خصوصی و دولتی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)	
2. خرده بورژوازی	4. متخصصان و کارشناسان: خصوصی و دولتی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)	6. کارگران: خصوصی و دولتی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)	ب. ن. ع.
استخدام نیروی کار	دارای مهارت		نیمه ماهر و نا ماهر
عدم استخدام نیروی کار	رابطه با مهارت و استقلال		

2- شناخت طبقات اجتماعی در ایران

به باور من در مورد طبقات اجتماعی در ایران نمی توان تنها به تعاریف کلاسیک و شناخته شده بسنده کرد. تمام کسانی هم که تاکنون در این زمینه کار کرده اند بر این باورند که مفهوم طبقه در ایران از پیچیدگی هایی برخوردار است که بدون توجه به آن ها هر گونه تعریفی از طبقه و ساختار جامعه ایرانی در قالب های از پیش تعیین شده ای محبوس می گردد که از توضیح رفتارهای طبقاتی و روابط طبقات اجتماعی با یک دیگر و با دولت عاجز خواهد ماند. اکثر این محققان در بررسی های خود در مورد طبقات اجتماعی بر عامل نفت تاکید دارند. نفت تاثیر چندگانه ای بر شکل گیری، رشد و رفتار طبقات و دولت دارد. از میان این تاثیرات می توان به موارد زیر به عنوان مهم ترین ها اشاره کرد:

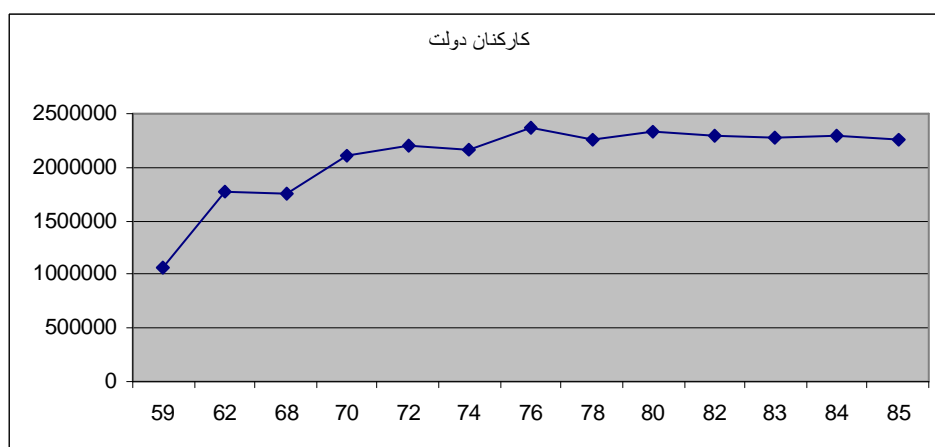
- 1- درآمد نفتی، دولت را، اگر نگوئیم کاملن، دست کم تا حد زیادی از مالیات مردم بی نیاز می کند. این شرایط استقلال خاصی در رابطه آن با طبقات اجتماعی به دولت می دهد که در دیگر جوامع گذشته یا حال کمتر دیده شده است. مبنای مادی بی ارزشی انسان در ایران همین است.
- 2- بدین ترتیب دولت قادر است مستقل از نیاز یا فشار این یا آن طبقه بوروکراسی و نیروی نظامی را بسیار فراتر از تناسب معمول در جهان گسترش دهد. لویاتان واقعی این جاست، و فرد در برابر آن ذره ای بیش نیست.
- 3- وجود نفت و چشم انداز تسلط بر منابع نفتی خود به تهدیدی جهانی و منطقه ای بدل می گردد که دولت را در انجام بند 2 پیش گفته راسخ تر می کند.
- 4- بدین ترتیب بخش هایی از جامعه که در استخدام یکی از این بخش های دولت در می آیند منافعی در این جریان پیدا می کنند که باعث نوعی پیوند بین آن ها و سیستم می گردد.
- 5- در عین حال این بوروکراسی و نظامی گری همواره همزاد فساد و باندبازی است که خود نقش مهمی در تعیین سیاست ها بازی می کند.
- 6- رده های بالا در دستگاه های بوروکراتیک و نظامی امکان می یابند از رانت های گسترده دولتی استفاده کنند و بدین ترتیب یک الیگارشسی فاسد در راس سیستم شکل می گیرد که هیچ ارزشی برای مردم قایل نیست.
- 7- دست دولت در چگونگی توزیع بخش هایی از این درآمدهای نفتی در میان طبقات اجتماعی با هدف استفاده های سیاسی باز است. دولت هم همیشه به عنوان ولی نعمت مردم مطرح است. پایه مادی نظریه صغیر بودن مردم و قیومیت حکومت در این جاست.

8- بنابراین و به خصوص به سبب مورد 7، رابطه بین طبقات مانند روابط کلاسیک و آشنا جلوه نمی کند. چگونگی بازتوزیع بخشی از این درآمد نفتی بین طبقات هم می تواند به کاهش تضادهای و هم به افزایش آنها بیانجامد و کلن روابط بین طبقات اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهد.

9- مجموعه این موارد شرایط را برای برقراری دیکتاتوری از بالا و پذیرش آن در پایین فراهم می کند. این شرایط می توان گفت که از لحاظ تاریخی از دهه دوم حکومت رضا شاه، و زمانی که رضا شاه قرارداد نفت با شرکت نفت انگلیس را در آتش انداخت و سوزاند و سپس پس از چندی، بنا بر روایات، با گرفتن 10 میلیون تومان رشوه دوباره قراردادی تقریباً مشابه را امضا کرد، پدیدار شد. از آن پس می بینیم که درآمد نفت تبدیل به یکی از ارقام اصلی تامین بودجه می شود (25 درصد). و هر چه جلوتر می رویم نقش این درآمد در تامین هزینه ها بیشتر و بیشتر می گردد. پس از اجرای بالارفتن شدید بهای نفت در نیمه اول دهه 70 میلادی، هیات حاکمه ایران آن چنان در دلارها غرق است که حتی نمی داند آن ها را چگونه خرج کند. هویدا در مصاحبه ای در همان سال ها می گوید که آن قدر پول داریم که نمی دانیم با آن چه کنیم.

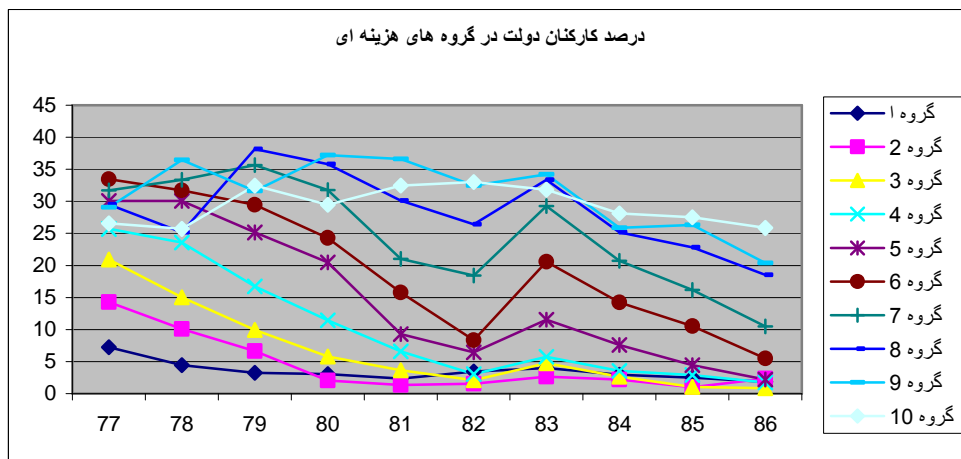
شاید بتوان موارد دیگری هم به این لیست اضافه کرد. اما اساس موضوع روشن است. برای این که تجسمی از وضعیت دولت در ایران داشته باشیم بد نیست نگاهی به آمارها در این زمینه بیندازیم:

نمودار زیر را من از روی داده های آماری مرکز آمار ایران در باره کارکنان دولت طی سال های 59 تا 85 ترسیم کرده ام. همان طور که می بینیم کارکنان دولت طی این سالها بیش از دوبرابر شده اند. یعنی از یک میلیون و شصت هزار نفر به دو میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر رسیده اند. چند نکته در این جا قابل تامل است. اولن این رقم یعنی تقریباً به طور متوسط 20 درصد کل نیروی کار (اعم از کارگر، کارمند، کارکن فامیلی بدون مزد، کشاورز، خرده بورژوا، طبقه متوسط، کارفرما، سرمایه دار) در ایران. ثانین با توجه به تعداد متوسط خانوار در ایران، این رقم یعنی چیزی حدود 10 میلیون نفر که با حقوق دولتی ارتزاق می کنند.



اما حقوق و مزایا و به طور کلی وضعیت اقتصادی این کارکنان دولت چگونه است و در کجای جامعه قرار می گیرند؟

نمودار زیر از آمارهای مرکز آمار ایران ترسیم شده و 10 سال از 77 تا 86 را در بر می گیرد. این آمار نشان گر توزیع کارکنان دولت در گروه های هزینه ای است. مثلن گروه 1 پایین ترین گروه هزینه خانوار را در بر می گیرد که شامل فقیرترین بخش های مردم است. گروه 1 خانوارهایی را شامل می شود که تا سال 82 کمتر از هفتصد و بیست هزار تومان در سال و از 83 به بعد کمتر از یک میلیون و دویست هزار تومان در سال هزینه کرده اند. خانوارهای کارکنان دولت در سال 77 تنها 7.24 درصد از این گروه هزینه ای را تشکیل می دادند. اما جالب تر این که خانوارهای کارکنان دولت در سال 86 حتی کمتر از این و تنها 1.83 درصد از این خانوارها را تشکیل می دادند. معنای این گفته این است که بخش بزرگی از این کارکنان دولت احتمالاً از حقوق بهتری برخوردار شده اند و در نتیجه توانسته اند بیشتر مصرف کنند.



برای این که بهتر بتوان از این نمودار نتیجه گیری کرد، من این نمودار را اولن به جای 10 گروه به 4 گروه تقسیم می کنم. بنابراین :

فقرا: گروه های 1 و 2 و 3

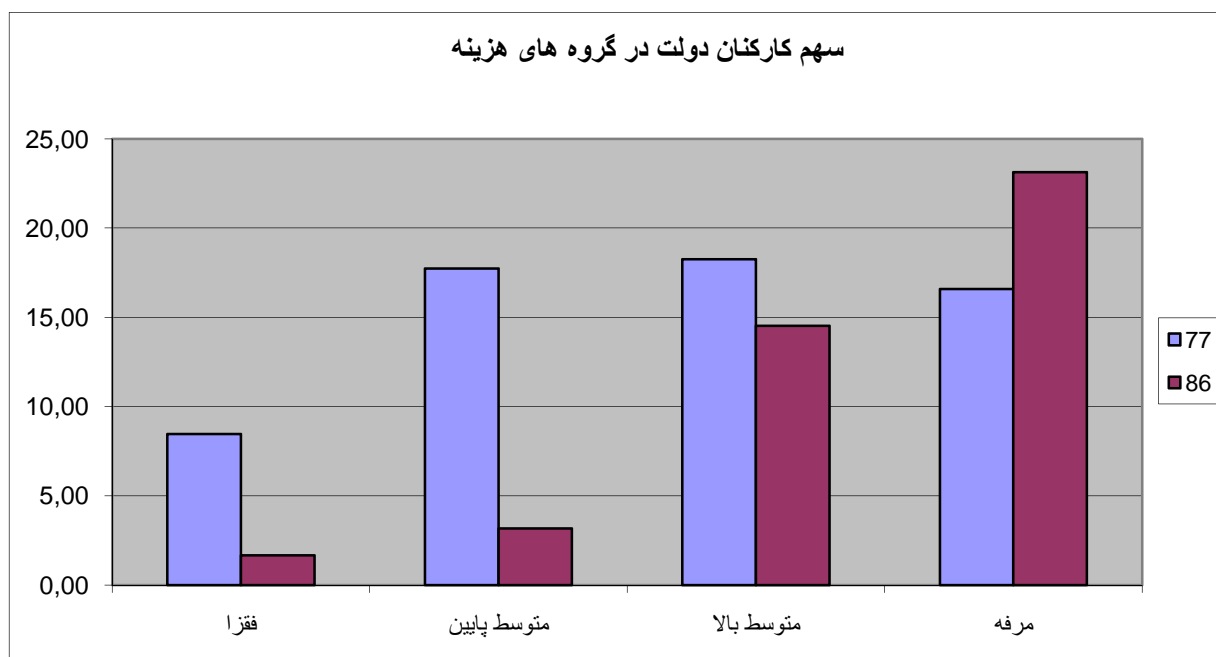
متوسط پایین: 4 و 5 و 6

متوسط بالا: 7 و 8

مرفه: 9 و 10

ثانین آمارها را با توجه به کاهش سهم کارکنان دولت در کل مجموع نیروی کار در جامعه تعدیل می کنم. در واقع طی دوره فوق سهم کارکنان دولت از حدود 24 درصد به حدود 14 درصد کاهش یافت. به همین دلیل است که تمام منحنی ها

در نمودار بالا در نهایت کاهش را نشان می دهند. تالشن با حذف سالهای میانی تنها دوسال اول و آخر را برای هر 4 گروه در نظر گرفته ام. پس از انجام این تغییرات ما به نمودار زیر می رسیم:



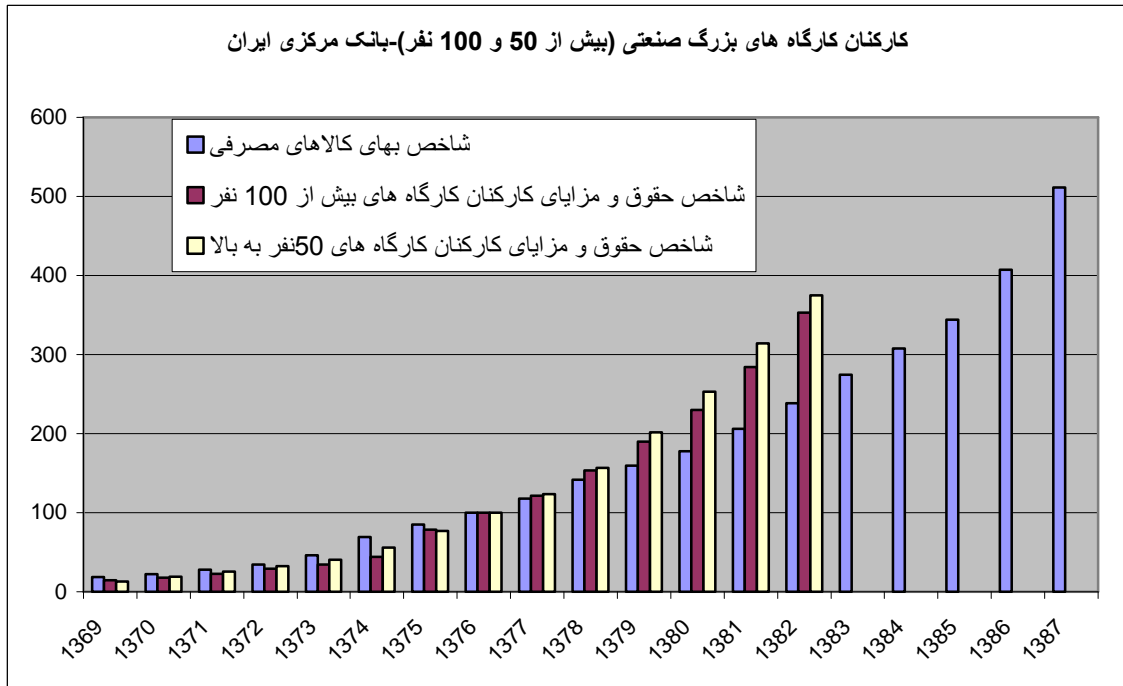
همان طور که می بینیم تعداد خانوارهای کارکنان دولت در میان فقرا و متوسط پایین به شدت کاهش یافته است و در متوسط بالا تنها اندکی کاهش داشته و در طبقه مرفه افزایش قابل ملاحظه ای داشته است.

آیا می توان این را به منزله شکل گیری یا تقویت یک قشر بورژوازی بوروکرات دانست؟ و با توجه به این مسائل آیا این ها بخشی از پایه های اصلاح طلبی نیستند؟

پاسخ به این سوالات و پرسش های مشابه نیاز به بررسی و بحث های بیشتری دارد. این موارد را من تنها به عنوان مقدمه بحث ارائه کردم.

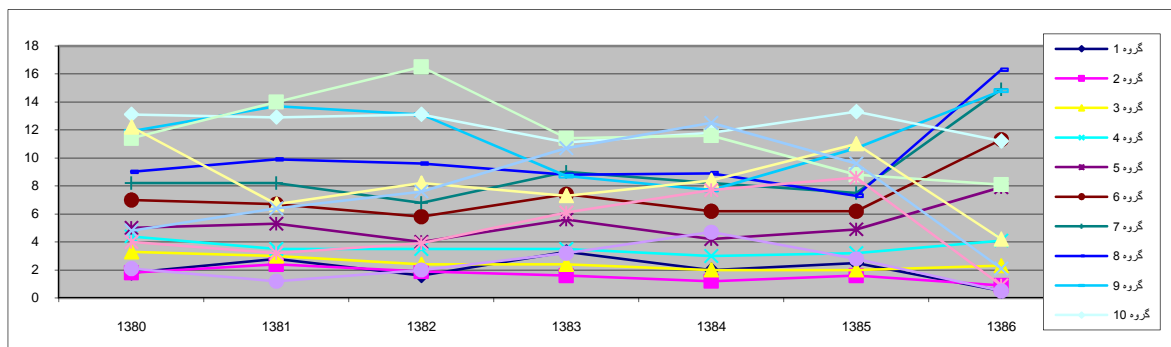
در باره نقش نفت در دولت صحبت شد. همچنین گفتیم که این نفت بر طبقات و اقشار دیگر اجتماعی تاثیر دارد. اما این تاثیر چگونه است؟ به نمونه هایی توجه کنیم.

این آمار نشان می دهد که نرخ مزد و حقوق و مزایای کارکنان کارگاه های بزرگ صنعتی از نرخ تورم بالاتر بوده است. یعنی این بخش از کارکنان به طور مطلق فقیرتر نشده اند.



از منظری دیگر به موضوع بنگریم، و نگاهی به گروه های درآمدی بیندازیم. بانک مرکزی ایران 15 گروه درآمدی را مشخص کرده است. من بر اساس داده های آماری این بانک ابتدا نمودار زیر را برای مشاهده چگونگی تغییرات درآمدی در گروه های مختلف ترسیم کردم.

درصد خانوارها در گروه های مختلف درآمد

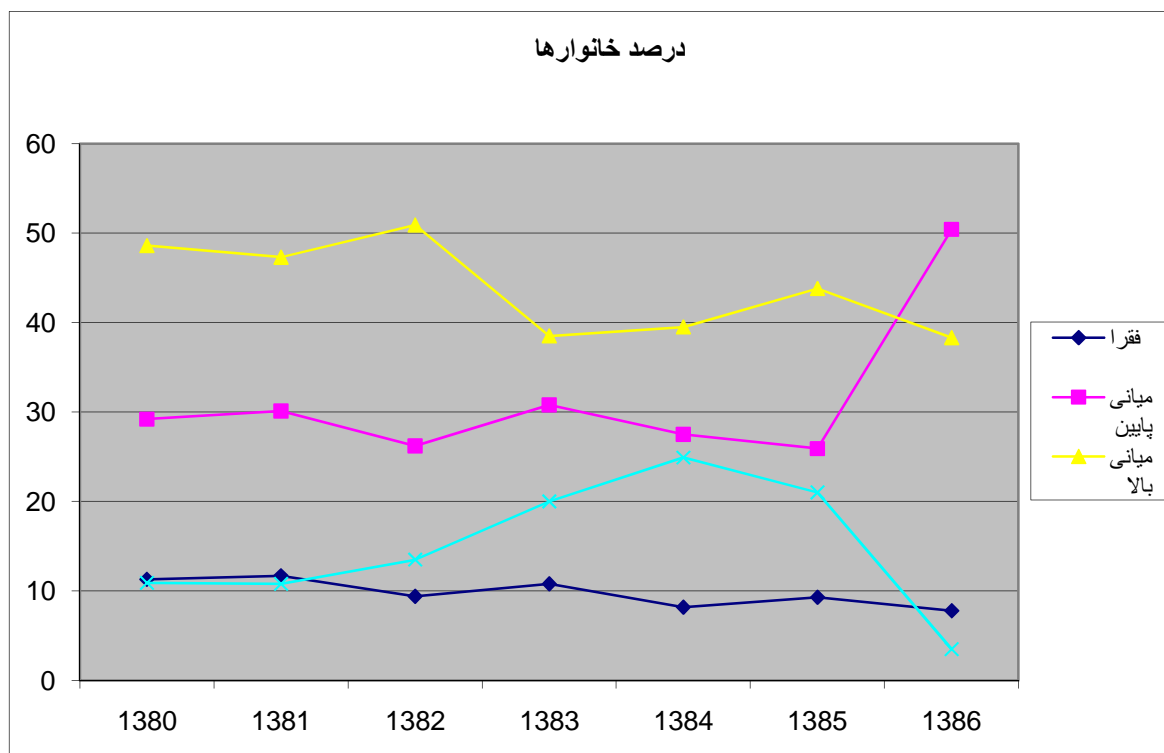


اما این نمودار کمی پیچیده است و پی گیری گروه های مختلف در آن دشوار می باشد. بنابراین من این 15 گروه را به 4 گروه اصلی به قرار زیر تقسیم نمودم:

فقرا: گروه های 1 و 2 و 3 و 4

متوسط پایین: گروه های 5 و 6 و 7 و 8

بدین ترتیب به نمودار زیر رسیدیم:



که بسیار گویاتر می باشد. در این نمودار می توان به روشنی تغییرات درآمدی در طبقات اجتماعی را پی گرفت. من بر آن نیستم که از این آمارها بلافاصله نتیجه گیری های سیاسی بکنم. هنوز باید روی این آمارها و مشابه آن ها بسیار کار کرد. اما چند نکته مهم را نمی توان نادیده انگاشت.

- 1- اولن همان طور که می بینیم تعداد خانوارهای قشر مرغه که تا سال 84 رو به افزایش بوده، پس از آن به سرعت رو به کاهش می رود. این تحلیل رفتن قشر مرغه جامعه پس از روی کار آمدن احمدی نژاد شاید چندان به نارضایتی هاشمی رفسنجانی و پایگاه طبقاتی او بی ربط نباشد.
- 2- تعداد خانوارهای متوسط بالا هم رو به کاهش گذاشته، و قاعدتن بیش از آن چه که در نمودار نشان داده می شود. چرا که می توان این طور تصور کرد که بخشی که از قشر مرغه کنده شده، به درون این قشر متوسط بالا ریخته شده است. بنابراین باید بخش نسبتن زیادی از متوسط بالا به درون متوسط پایین ریزش کرده باشد.
- 3- تعداد خانوارهای متوسط پایین افزایش نسبتن زیادی داشته که باید به واسطه دو عامل باشد: اولن بخشی از متوسط بالا به درون آن سرازیر شده و ثانین بخشی از فقرا توانسته اند یک قدم بالاتر بیایند.

شاید(!؟) پایین بودن میزان مشارکت مردم جنوب شهر تهران در حرکت های اعتراضی را بتوان تا حدودی به این تغییر در تعداد خانوارهای فقیر نسبت داد.

ادامه دارد

البرز دماوندی

ژانویه 2010